

پس چون احدی از امرا معاونت نمودند، عیسی بیک را چندان که رمقی از حیان باقی بود فی سبیل الله کوشش نمود. بعد از کوشش و کشش که سردار لشکر به درجه شهادت رسید و جمعی از بهادران او نیز از جام فناجره مرگ نوشیدند، علی بیک - میخال اوغلی و سایر امرا روی به فرار گذاشتند. کفار تا کنار نهر تونه تعاقب نمودند و سلطان بعد از استماع این خبر علی بیک میخال اوغلی * را با سی هزار سوار به تاخت دیار انکروس فرستاد. ایشان نیز شکست یافته به اسطنبول آمدند. **

و هم در این سال، سلطان محمد روانه سمندره گردید و قلاع آن ولایت را مسخر نموده مراجعت نمود.^۱

متوفیات

اغرلومحمد بن حسن پادشاه در این سال متوجه ارزنجان شد و در آن او ان [بایندر بیک از امرای ترکمان که^۲] در آن حوالی بود به خدمت شتافته بنا بر فرمان سلجوق شاه خانم که حرم محترمه حسن پادشاه بود و مادر تمامی فرزندان او بود قصد او کرده انتظار فرصت می کشید. <^۲> در این اثنا خرگوشی جسته بایندر بیک تیری در بحر کمان نهاده خواست که بدان جانب اندازد [بر سینه اغرلومحمد زد^۳]. خدمتش از مرگب افتاده متوجه عالم بقا گردید. بایندر بیک سر او را از بدن جدا کرده نزد حسن پادشاه فرستاد. شخصی از مردمان ارزنجان فرزندش گوده احمد را که از دختر پادشاه روم بود همراه مادر برداشته به خدمت سلطان محمد برد.

و هم در این سال، حسن پادشاه بن علی بیک بن قرا عثمان بن قتلق بیک بن دور علی بیک بن پهلوان بیک به غزای گرجستان رفته از سادات و مشایخ و هر کس که از اهل سیورغال بود همراه برده ولایت گرجستان را مسخر کرده اسیر بسیاری گرفت و

۱- ظاهراً اشتباه است و در آن سال جنگی در ناحیه سمندره روی نداده است. ۲- تصحیح فیاسی- نسخ: امرای ترکمان در آن حوالی بودند. ۳- جمله یا جملاتی افتاده و در هر دو نسخه افتادگی به نظر می رسد. ۴- یا: تیر رد شده بر سینه

هر يك از سادات و مشايخ را نصیبی داده مراجعت نمود^۱ و در شب عید فطر از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشید . [انا لله وانا اليه راجعون^۲] و در باغ نصریه^۳ که از تعمیرات اوست مدفون شد. ایام عمرش پنجاه سال. مادرش سرای خانم است.

بیت

بهر تاریخ وفاتش همه کس « شه دین پرور عادل » گفتند
پادشاهی صاحب شوکت بود و عدالت مالا کلام داشت و با علما و فضلا مجالست
می نمود و از حدیث و تفسیر در مجلس اومی گذشت و خودش به آن می رسید و سادات
و مشایخ و علما را تعظیم تمام می نمود. مدت سلطنتش یازده سال و کسری بود .
مملکتش دیاربکر و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و فارس و کرمان.
بعد از فوتش، امرا و ارکان دولت سلطان خلیل را به جای او نصب کردند.
سلطان حکومت دیاربکر را به سلطان یعقوب داد و سلیمان بيك بیجن اوغلی را لله او

از آثارش مسجدی است در تبریز چنان که هیچ يك از پادشاهان عمارتی بدین-
گونه پرفیض بر سطح مرکز خاک طرح نکرده اند.

نظم

زهی روضه پاک جنت نسیم که از خاک اومی دمد بوی جان
هم از دیدتش دیده گردد جلی هم از نکبتش تازه گردد روان
سپهر برین قبه اش را قرین به شمس و قمر شمشه اش را قران
طشت زرین مهر از انفعال طشت زرنگار دیوارش هر صباح سرخ بر آید و رنگ
فیروزه سپهر از رشک فیروزی لا جورد کاشیش به کبودی میل نماید. دو منار پر کار
بر زمین و یسار این مسجد سر از سپهر دوار کشیده است.

۱- در نسخه نو این لشکرکشی در جزو وقایع سال ۸۸۱ آمده. ۲- سوره البقره ۱۵۲ (فقط در نسخه پا) ۳- نو: نصیریة و صحیح همان نصریه است. زیرا کنیه وی ابوالنصر بوده است

بیت

پیش او مروه زده دم ز صفا او دو انگشت بر آورده که لا
 و در زمان حسن پادشاه از جزویات مأکول و ملبوس و غیرها در بقعه [همه
 چیز؟] حاصل و مهیا بود.

نظم

اندر او هر يك از لباس جدا شد مهیا برای خلق خدا
 تا که شد این بنای خیر پدید اندرین شهر کهنه پوش که دید
 این بنا تا به دهر گشته عیان فارغ از فقر گشته خلق جهان

اما در این زمان که تاریخ هجری به نهد و هشتاد رسیده است رونق مسجد
 بر عکس زمان حسن پادشاه است. دیگر از آثارش قیصریه‌ای است که معماران
 مهارت شعار و بنایان خبیرت آثار قایلند که تا غایت عمارتی بدین زیبایی و پرکاری و
 استحکام بنا نشده است.

راقم حروف از بعضی مردم چنین استماع نمود که در آن ولا که سراغورلو-
 محمدا نزد حسن پادشاه آوردند حسن پادشاه بیمار بود. بسیار بر خاطرش گران
 آمد و گفت که اگر از این مرض خلاص یابم، از قاتلان او انتقام بکشم. سلجوق شاه
 خانم از این سخن ترسیده وی را خفه نمود. اما در تاریخ عالم آرا مسطور است که
 حسن پادشاه در حین بیماری فرزند ارشد خود سلطان خلیل را که در آن اوان در
 شیراز بود طلب کرد و امر سلطنت را به او تفویض فرمود و در آن اوان از فرزندان صلبی
 پنج شاهزاده حاضر بودند: سلطان خلیل و مقصود بیک و یعقوب بیک و یوسف بیک و
 مسیح میرزا.

و چون سلطان خلیل به تخت سلطنت جلوس نمود، مقصود بیک را که محبوس بود
 به قتل رسانید و جهت اعلام واقعه هایلله مرحوم حسن پادشاه، به تجدید قواعد موافقت

قاضی علاءالدین بیهقی را به خدمت سلطان محمد پادشاه روم فرستاد و حکومت فارس را به فرزندش امیرزاده الوند ارزانی داشت و بعضی از امرای عظام مثل حسین بیک خواجه حاجی لو و امیرزاده غضنفر میران شاهی و از امرای بایندری عباس بیک و یوسف بیک و بهرام بیک و حسین علی بیک و مهمات بیک خازن و از امرای قراقوینلو مهمات بیک الپاوت و دیگر امرار را متوجه شیراز گردانید. مبلغ پنج هزار تومان تبریزی در وجه خورش شاهزاده مقرر داشت و باقی ولایات را در قبضه اقتدار بکر بیک موصلو که قبل از این متصدی حکومت شیراز بود گذاشت و وزارت فارس را به شاه شرف الدین محمود جان دیلمی شفقت فرمود.

گفتار در فضیلتی که در سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه واقع شده

و مخالفت نمودن مراد بیک بن جهانگیر با سلطان خلیل

در این سال، مراد بیک بن جهانگیر بیک که برادرزاده حسن پادشاه بود با سلطان خلیل آغاز مخالفت نموده سپاه بسیاری از قراقوینلو و اترک نزدیک آن بی باک آمدند. مراد بیک به سخنان مردم فتنه انگیز از ساوه به طرف تبریز در حرکت آمد. چون سلطان خلیل این خبر را استماع نمود، منصور بیک پورناک را با جمعی از دلاوران چالاک به دفع آن سفاک روان گردانید و در النک سلطانیه تقارب فریقین به تلافی انجامیده آتش قتال اشتعال یافته نسیم نصرت بر پرچم علم مراد بیک وزید. منصور بیک پورناک منهزم گشته راه فرار پیش گرفت.

چون این خبر به سلطان خلیل رسید با سپاه بسیار متوجه میانه گشت. مراد بیک از توجه ایشان آگاهی یافته صلاح مقاومت ندیده به ضرورت دست عجز در دامن فرار زد و از مهابت شمشیر آبدار آتش پای گشت و باد کردار با فوجی بی عاقبت بساط خاک پیمودن گرفت.

بیت

نادیده زدور برق شمشیر بگریخت چنان که رو به از شیر

با اندک مردمی به قلعه فیروز کوه رفت. سلطان خلیل عثمان بیک میران شاهی را به دفع آن سالک طریق تباهی روانه گردانید. بعد از وصول عثمان بیک به آن حدود، حسین کیای مردود که حاکم آن قلعه بود، از خوف آن جنود مراد بیک را با چند امیر که همراه داشت دستگیر کرده به عثمان بیک سپرد. در روز شنبه چهاردهم ربیع الاول^۱ سنه مذکور گردن ایشان زده سرهای ایشان را به مجلس سلطان خلیل رسانیدند. سلطان بی مراد، نامرادی مراد را موجب حصول مراد خود دانسته به فراغت تمام نشسته بود که خبر مخالفت ابراهیم بیک جهانگیری رسید.

صورت این قضیه آن که ابراهیم بیک نقش تسخیر ولایت فارس و عراق و آذربایجان را بر صفحه آرزوهای خود منقش گردانیده از کوه بنان و حوالی سیرجان که مستقر حکومت و ایالت او بود لشکری آراسته متوجه شهر بابک گشت و چون به قلعه دهج^۲ رسید، قاسم بیک برادر خود را به مخالفت سلطان اغوا نموده با خود به شهر بابک آورد و از آنجا به عزم تسخیر شیراز متوجه سیرجان شد و از آنجا کتابتی به امرای شیراز نوشت و چنان نمود که توجه او بدان مملکت بنا بر غلای غلات است که در الکای او است و جهت وسعت معاش بعضی اجناس از امرای طلب نمود. امرای بعد از مطالعه کتابت و ظایف تعظیم مرعی داشته مطالب او را ارسال داشتند و چون اجناسی که طلب نموده بود واصل شد پرده از روی کار برداشته اظهار مخالفت نموده خواست که غافل به شیراز تاخته آن ملک را از معاندان پردازد. امرای شیراز واقف گشته با تهیه اسباب جنگ او را استقبال نمودند و بعضی از لشکراورا که پیشتر فرستاده بود دوچار شدند.^۳ و سلیمان بیک بایندر و چلبی بیک را که سر کرده آن گروه بودند کشتند و بقیه آن مردم جلوریز خود را به ابراهیم بیک رسانیده صورت

۱- نو: چهارم ۲- یا: هزج - نو: هرچ - تصحیح قیاسی ۳- نو: دوچار خوردند.

قضیه را باز نمودند. ابراهیم بیک دانست که چهره مقصود از آینه مراد جلوه گر نخواهد گشت. عازم ملاقات برادر خود مراد بیک گشته متوجه ساوه شد. چون به حوالی اصفهان رسید، در اثنای راه داروغه اردستان منصور بیک نام به طمع خام خواست که او را به دست آورده جهت سلطان خلیل خدمتی به تقدیم رساند. لاجرم جمعی از اترک بی سر و پا و جمعی از پیادگان اردستان را درهم کشیده در حوالی جربادقان به ابراهیم بیک تلافی نمود. ابراهیم بیک به یک حمله آن گروه را درهم شکسته دمار از روزگارشان بر آورد. چون به حوالی قم و کاشان رسید، خبر یافت که برادرش از جام ناگوار زمانه شربت نامرادی چشیده و رخت هستی به دار فنا کشیده است. ابراهیم بیک راه تدبیر خود گم کرده متحیر بماند.

چون سلطان خلیل نیز از حال فرار ابراهیم بیک از لشکرشیراز واقف گشت، لشکرها از اطراف و جوانب به قصد او ارسال داشته پس او را به یک ناگاه گرفته در قید اسار آوردند. سلطان حکم فرمود که پوست آن شاهزاده را کنده از لباس حیات مستعار عریان گردانند. در آن اثنا خبرهای متواتر رسید که یعقوب بیک و سلیمان بیک با امرای دیاربکر بالشکر عظیم به نیت کشورستانی به حوالی ارجیش و بند ماهی رسیدند. سلطان خلیل را مجال انتقام و اقامت نمانده آن پادشاه زاده به سلامت ماند.

گفتار در محاربه نمودن یعقوب پادشاه با سلطان خلیل

چون یعقوب پادشاه به اتفاق مادر و برادر روانه دیاربکر گشتند، در بندهای سلیمان بیک با خیل و حشم و طبیل و علم به اردوی یعقوب پادشاه ملحق گردید و همان روز کوچ نموده متوجه بتلیس شدند.

[در آن اوان کوه و پشته معجز سفید بر تارک افکند. دشت و صحرا لباس سنجابی به تن کرد و صحن باغ و راغ مکان کافور و چشمه سیماب گشت.

نظم

چرخ پوشیده رخ خویش به سنجاب سحاب در پس پرده شده مهر جهان تاب مقیم
 اثر آتش سوزنده چنان باطل گشت کاندرو گشت عیان معجزه ابراهیم^۱
 لشکریان برف را لگد کوب کرده جهت عبور اردو راهی ساختند. انبوهی
 برف به مرتبه‌ای بود که باطنی که بر سر آن راه واقع است در زیر برف مانده نمایان
 نبود و در آن راه که جهت عبور لشکر گشاده بودند چنبرهٔ جهازشتر در برف نمی نمود.
 خدمتکاران چون در آن مضیق طریق باز نمی توانستند گشت که طعام و شربت پیش آرند
 طاقچه‌ها در برف ساخته اطعمه و اشر به را در آن جاها می گذاشتند تا وقت وصول
 یعقوب پادشاه آنها را به کار می برد.

القصة چون به منزل مزار او پس قرن رسیدند، یک مرتبه برف از روی زمین کمتر
 شد و در منزل هرزین^۲ قاسم بیک قرامانی باخیل و حشم به ملازمت شاهزاده پیوست
 و چون به منزل بشری^۳ نزول همایون واقع شد، شیخ علی بیک مهرداد با اولاد حاکم
 حصن کیف که به حسن کیف اشتهار یافته بود^۴ به ملازمت رسیدند و هم در این منزل
 محمدی بیک ولد بایندر بیک باتنسوقات و پیشکش به عز بساط بوسی مشرف شد و
 هم چنین حاکم ماردین خالد بیک به معسکر ظفر اثر پیوست و در آن منزل عید اضحی
 نمودند.

روز دیگر از بشری کوچ کرده متوجه عبار^۵ شدند و در آن وقت بایندر بیک
 به ملازمت مشرف شد و در سلك امرای عظام منتظم گشت. در منزل عبار کوتوالان
 و حکام و داروغگان قلاع و مداین دیار بکر مثل ارقین و <؟ الجبل> و باقی(؟)
 و سورک و جرموک و زها و جملم و دیگر بلاد و قلاع به عز بساط بوسی استسعاد یافته

۱- فقط در نسخه «نو» ۲- ظاهراً همان نقطه‌ای است که در Stanford's General Map of the Middle East به صورت Garzan ضبط شده. ۳- در نسخ به صور شیری و بشری آمده و در نقشه مذکور به صورت بشری. ۴- یا، اولاد حاکم که به حسن کیف اشتهار داشتند. ۵- تصحیح از دیاربکر به - نو، ایاز - یا، ایاز

مفاتیح قلاع و خزائن سپردند.

در بهار سنه مذکور یعقوب پادشاه از قشلاق به نیت تسخیر ممالک آذربایجان و عراق و فارس سایر بلاد عازم بیلاقی شده چون به ساحل رود عبار نزول نمود، بعضی از امرای مثل حسن علی بیک بایندر و ایل الدی بیک چینی و بکر بیک دخارلو به پایتخت سریر اعلی ملحق گشتند و به مراسم پیشکش قیام نموده به خلعتهای پادشاهانه سرافراز شدند. و چون به رودخانه پانبوقلو^۱ نزول واقع شد، مبعران خبر وصول خیر حصول مهد علیا سلجوق شاه خانم و عبور او را از بلده بتلیس به عرض رسانیدند، و چون نزول به صحرای بشری واقع شد، شاهزاده به دیدار والده مشعوف گردید و چون بیگم از کیفیت مخالفت یعقوب پادشاه واقف شد، فرزند را از آن داعیه متقاعد ساخته مصلحت در آن دید که ایلچی به خدمت سلطان خلیل فرستد و اظهار اطاعت و انقیاد و عذرخواهی نماید. جهت ایصال اخبار مذکور حاجی بیک موصلو را مقرر داشته گسیل فرستادند.

بعد از آنکه فرصتی از فرستادن ایلچی، و فابکول از صوب تبریز رسیده خبر غیر واقع رسانید که سلطان خلیل از سطوت لشکر مراد بیک شکست فاحش یافته است. بنا بر خبر مذکور، امرای یعقوب پادشاه عزم تبریز را جزم کرده کوچ بر کوچ باجوش و خروش به صحرای موش نزول نمودند و در آن منزل نیز یوسف بیک ولد خورشید بیک و محمد بیک دخارلو و بعضی از امرای کرام به معسکر ظفر آیین ملحقه گشته به عواطف و خلع خسروانه مشرف گشتند و چون به ساحل فرات رسیدند پیر عزیز قراجه^۲ از تبریز رسیده خبر فرار مراد بیک از سلطان و التجای او به فیروز کوه معروض داشت.

چون خبر مذکور محقق شد، جماعتی که صلاح در مخالفت سلطان دیده بودند خائب و خائف گشته در بحر حیرت افتادند و کسانی که راضی به این امر نبودند و

۱- دیار بکریه: یامبوخلو ۲- پاه خواجه

گاهی منع می نمودند خوشحال گشته به چشم داشت ثمره^۱ رای خود امیدوار بودند. آخر الامر چون دیدند که پرده از روی کارشان برخاست ناچار بر عزم خود جزم اختیار نموده متوجه تبریز شدند و چون به منزل الاشگرد نزول واقع شد، بعضی از هواخواهان یعقوب پادشاه که به وقت توجه به دیار بکر از شدت سرما تخلف نموده بودند مصحوب منصور بیک [چگینی؟]^۲ به اردوی اعلی رسیدند و در این یورت ارکان دولت و امرا اساس عهد و پیمان را به غلاظ ایمان مؤکد گردانیده خاطر بالکلیه بایکدیگر صاف نمودند.

و بعد از ایامی خبر رسید که سلطان خلیل از مخالفت و توجه یعقوب پادشاه واقف گشته سراسیمه وار با جنود بسیار از سلطان بلاغی^۳ به صوب تبریز ایلغار نموده است. یعقوب پادشاه بعد از استماع این خبر، سلیمان بیک را با بعضی از امرا مثل عمر بیک جاگیرلو و اسکندر بیک پیلتن با پنج هزار تن از جوانان مردافکن در مقدمه روان گردانید. سلیمان بیک با لشکر مقرر از ساروسو به تعجیل روان گشته از راه سکمان آباد مانند برق و باد عبور کرده بر لب آب خوی نزول نمود.

و یعقوب پادشاه به امرا و سلاطین و حکام اطراف استمالت نامه ها ارسال داشته وعده انعام و احسان فراوان در خور هر کس نمود. چون به رودخانه ارجیش نزول واقع شد، بعضی از امرای عالی جاه به اردو پیوستند و هم چنین روز به روز مردم روی به پایه سریر اعلی می نهادند تا آن که جمعیت کلی دست داده یعقوب پادشاه دست به انعام گشوده به ایثار درم و دینار خواطر صغار و کبار را به دست آورد. و چون به بندماهی نزول واقع شد، طایفه ای از امرا که سابقاً نشان استمالت به اسم ایشان رقم یافته بود، مثل قزل احمد اسفندیار و امیر ارسلان و دیگر امرا و سرداران به پای بوس مشرف گشتند و به انواع شفقت و مرحمت ممتاز شدند. و چون یورت بندماهی به غایت گرم بود، رایات عالی به ییلاق دیوجام^۴ روان شد. و در آن مقام حاجی بیک موصلو که به رسم

۱- نو: چکچی- یا ندارد. ۲- نو: ساوخ بلاغ ۳- نو: دیوجامه

رسالت به خدمت سلطان خلیل رفته بود. به عز بساط بوسی مشرف گشت. و چون به ابقای سرای نزول واقع شد، امیر اعظم بهرام بیک پیرامی که به وفور شجاعت و صنوف تقوی و سماحت ممتاز و مستثنی بود به شرف ملازمت رسید و بعد از مراسم نوازش بی کران، حسب الحکم به امرای منقلای پیوست و چون از آن منزل روان شدند، خیر وصول سلطان خلیل به تبریز و رفتن او به آغروک سهند مسموع گشت.

رای صواب نمای یعقوبی چنان اقتضا نمود که بایندر بیک با جمعی از امرای به منقلای پیوندد و از آن جا کوچ کرده چون به سکمان آباد نزول نمود، امیر حسن بیک پورناک به عز بساط بوسی استسعاد یافت و در این منزل هر یک از امرای منقلای را در خور مرتبه به خلاع فاخره و کمر شمشیر و نقود و افره و اقمشه متکائره سرافراز گردانید. در این منزل خبر رسید که سلطان خلیل به گریوه یام رسید. بنا بر آن، یعقوب پادشاه دوازده فرسخ راه طی کرده در بلده خوی به امرای منقلای پیوست و از آن جانب سلطان خلیل کوچ کرده در مرند نزول نموده کتابتی قهر آشاد مشتمل بر انواع تهدید و وعید و متضمن ذکر کثرت عدد جنود و وفور اسباب جنگ به صوب یعقوب پادشاه ارسال داشت.

روز دیگر یعقوب پادشاه بعضی از امرای کار دیده را مثل بایندر بیک و قزل احمد و ایل الدی بیک چینی را جهت تعیین محل رزم فرستاد. امرای مذکور بعد از تفتیش چنین قراردادند که اگر سلطان از راه کرده پیشه توجه نماید حوالی پول آب خوی را محل جنگ سازند و اگر از راه پیر عمر نخجوانی عازم گردد حوالی مرقد پیر مذکور را موضع جدال گردانند. پس رایت دشمن سوز دیگر روز از پول آب خوی عبور نموده در آن حوالی نزول نمود. و در این یورت خزانه کماخ با مقصود بیک به اردوی عالی پیوست و خبر رسید که سلطان خلیل از مرند کوچ کرده است. در ساعت امر عالی نفاذ یافت که عسا کر منصور آغروک را گذاشته در محلی که جهت جنگ مقرر شده است

نزول نمایند و از آن جانب سلطان خلیل از قریه ولدیان کوچ کرده متوجه موقف جدال و قتال گشت. بعد از اطلاع بر حقیقت حال سلطان مقرر شد که عسا کر نصرت مآثر دامنه کوه را گرفته در مقابل اعدا نزول نمایند. یورت چیان حسب الحکم به تقدیم رسانیده امر هر کدام در محل معین قرار گرفتند.

چون آفتاب عالم تاب به وسط النهار رسید، قراولان جانبین به یکدیگر رسیده نائره جدال را اشتعال دادند. اما از هیچ جانب قتلی واقع نشد. بعد از نماز عصر از نزد قراولان خبر رسید که سلطان سوار شده به جنگگاه رسید. در حال حکم عالی شد که لشکر ظفر اثر نیز سوار گشته متوجه دشمن شوند. اما اکثر امرار را صلاح <دیدند> آن بود که در اواخر این روز با دشمن ملاقات نمایند مگر ایل الدی بیک چینی که به خلاف رای زده به عرض رسانید که رکوب در این وقت مناسب نیست چرا که سلطان دیر گاه به موضع قتال خواهد رسید و تاریکی شب مانع تلاقی لشکر خواهد شد. یعقوب پادشاه این رای را پسندیده به نزول عسا کر فرمان داد.

علی الصباح که سمرغ زرین بال آتشین منقار پرواز کرد و از هیبت او زاغ شب از بوم روز گریخت.

بیت

منهزم گشتند از بساز سفید مشرقی

بر فلک طاوس رنگین بر زمین خیل غراب

نور آل بو تراب روز پیدا شد ز کوه

دولت عباسیان شب پذیرفت انقلاب^۱

و آن روز رابع عشر [ربیع الأول]^۲ سنه مذکور بود که از جانبین به نیت جنگ

و تلاش جهت نام و ننگ به آهنگ یکدیگر صف قتال آراستند. میمنه یعقوب پادشاه

۱- نو: قتال گاه ۲- اشعار منحصراً در نسخه نو ۳- عبارت ناقص است- نو: یوم الاربعاء

اول - ظاهراً یابد یوم الاربعاء رابع عشر ربیع الاول باشد یعنی چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول

به وجود سلیمان بیک بیژن و بهرام بیک بیرامی و اسکندر بیک پلتن و محمود بیک و دیگر امرا و دلاوران مستظهر گشت و میسر هاشم به شهادت بایندر بیک و حسن آقای چلبی - اوغلی و یوسف بیک تواجی و مقصود بیک مرجوع شد و در متقلای عمر بیک جاگیر لو و منصور بیک چگنی و یوسف بیک خورشید بیک و اولاد جمشید بیک با غلبه ای از دلاوران کینه گذار استقرار یافتند و از آن جانب سلطان خلیل نیز قلب و جناحین آراسته عازم جنگ سلطانی گردید و غریو کوس حربی و صدای نای رزمی بر فلک دوار رسید و از عکس آیات رنگارنگ و از فروغ بیرقهای گوناگون و سپرهای جنگ زمین معرکه به سان گلزار و لالهستان شد.

بیت

[به سان قبه کسری زمین ز رایت لشکر

به شکل نامه نامی هوا ز رایت الوان]

آن دو لشکر جیرا مانند دو کوه آتش زای بر صحن صحرای جنگ روان شدند و آن دو بحر موج افزای در عرصه میدان کین به جوش آمدند. دلیران هر دو جانب بر یکدیگر ریختند و منقلای سلطان که به فرّ و شهادت امرای نام دار مثل عثمان بیک میران شاهی و شاه علی بیک پرناک و صوفی خلیل استوار بود پیش راند و با چرخ چیان یعقوب پادشاه آمیخته دمار از روزگار یکدیگر بر آوردند. منقلای یعقوب پادشاه چرخ چیان سلطان را از پیش رانده به تیب رسانیدند و چون سلطان قلب سپاه خود را به توپ و تفنگ^۱ استوار ساخته بود، به ضرب توپ و تفنگ چرخ چیان یعقوب پادشاه را پریشان ساختند.

نظم

شد این اطلس چرخ عالی بنا ز زخم تفک چون لباس فنا

۱- تصحیح قیاسی - متن: به کلک ۲- نوقف ۳- طاهرأ منصور همان مقدار محمود

اسلحه نارپه ای است که و نیزبها به حسن پادشاه داده بودند تا بتواند با سلطان عثمانی بجنگد

ذتیغ و تفک فتنه جویان زبون
درون غرق آتش برون غرق خون
زگرز گران سنگ آیین ستم
فرورفته سرها به خواب عدم

امرای منقلای سلطان خلیل به توفیق رب جلیل چرخ چیان یعقوب پادشاه
را رانده به امرای موجی^۱ رساندند و امرای موجی^۱ یعقوب پادشاه حسن علی بیگ
ولد شیخ علی بیگ مهرداد و حسین بیگ قاقزمانی و سیدی احمد بیگ پرناک و شاه محمد
دخارلو و بعضی امرای نام دار بودند. چون لشکر منقلای سلطان به عدد و قوت اضعاف
بر امرای موجی^۱ یعقوبی بودند، ایشان را نیز از جای برداشته حسین بیگ قاقزمانی
را از اسب انداخته به زخم شمشیر مجروح ساختند.

در این اثنا، سهراب بیگ چه شگزی که دختر او حرم سلطان بود غدیری اندیشیده
با قشون خود شمشیرها کشیده از عقب تیب یعقوب پادشاه در آمده دست به قتل و
کوشش بر آورد. اما کاری از پیش نبرد. در این فرصت دلاوران طرفین به یکدیگر
پیچیده اصحاب قلب و جناحین رو برو شده دو طوق آن <دو> سردار سردرهم آورده
هر دم هر دو قلب در یکدیگر آمیخته دما از روزگار یکدیگر بر آوردند. [دست
باد پایان^۲ از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و خاک میدان جنگ از خون
جوانان با فرهنگ رنگین شد. نم خون زماهی به ماه رسید.

نظم

از آب چشم خسته به ماهی رسید نم
وز خون چشم کشته همه بر شده بخار
همچون دهان نار دهان مخالفان
دندانهای نیزه^۳ چنان دانه های نار^۴

سلطان خلیل که در دلاوری داستان هفت خوان رستم و اسفندیار را محقر دانستی

۱- معنای این کلمه روشن نشد ۲- شاید هم؛ دشت و بیابان

۳- تصحیح قیاسی- متن: داند بهاء بر نوحها دانه های نار ۴- نوقف

بافوجی دلاوران به میان قلب در آمده جمعی را بر خاک هلاک انداخت. به هر دلاوری که خسرو شیرافکن در آویخت اگر چه کوه آهن بود از هم فروریخت.

شعر

چو کردی علم تیغ را در مصاف شدی از دمش رخنه در کوه قاف
کسی را که راندی ز کین بر سرش دو نیمه زدی چون خیار ترش
ولجام اسب یعقوب پادشاه از طرفی علی آقای میر آخور و از طرف دیگر اولیا.
آقا نگاه داشته بودند. عثمان بیک میران شاهی که منقلای لشکر سلطان بود مقابل خود را از جای برداشته به اردوی یعقوب پادشاه در آمده خانه بایندر بیک را بگرفت و به دست بوس مهد علیا بیگم مشرف گشته از سرفراغت رخت جنگ بیرون کرده به تهیه طعام آهنگ نمود. اصحاب دست چپ سلطان مثل یوسف بیک و علی بیک بایندر و شبلی بیک و علی بیک و حسین بیک اولاد محمود بیک و سایر امرا و دلاوران حمله برده دست راست یعقوب پادشاه را متفرق ساختند. سلیمان بیک و بهرام بیک و ولد شاه علی بیک بیرامی که پای قایم کرده داد مردانگی می دادند هر دو اسیر سر پنجه تقدیر گردیدند. از غرائب اتفاقات آن که بعد از آن دو امیر را دست و گردن بسته به پای علم سلطان واداشتند، چون فلک لطیفه ای انگیخته تیب یعقوب پادشاه قلب سلطان را شکسته در محل تیب ایستاده بود، امرای مقید را به پای طوق به تصور آنکه طوق سلطان است رسانیدند. فی الحال [امرای مقید گشته خلاص شده کسانی که ایشان را آورده بودند مقید ساختند.]^۱

القصة چون لشکر سلطان میمنه را برداشته منقلای را پریشان ساختند. سلطان به تصور آن که فتح نموده خاطر من کل الوجوه جمع ساخته اکثر مردم تیب سلطانی جهت اخذ غنائم و تکامی می گریختگان متفرق شدند و حال آن که تیب یعقوب پادشاه چون کوه آهن از جای نجیبیده بود. چون سلطان پیش رانده چشم او بر تیب

۱- پا: فی الحال ایشان را به قتل رسانیده مقیدان دیگر آزاد شدند.

یعقوب پادشاه افتاد، دود از نهاد او بر آمد و لاعلاج باجماعتی که بر سر او حاضر بودند بر تیب یعقوب پادشاه زده کوششهای مردانه نمود. آخر الامر دلاوران قول یعقوب پادشاه از اطراف او در آمده سلطان خلیل را در میان گرفتند. اولاد شیخ علی بیک مهر دار و باشلامیش امیر آخور با اولاد به سر وقتش رسیده او را به ضربات متعاقب از پای در آوردند.

بعد از طلوع فتح و ظفر، یعقوب پادشاه بر سر نعش سلطان آمده شکر الهی بجای آورد و به اردوی خود معاودت نمود و روز دیگر کوچ کرده به کان نمک فرود آمد. در این روز امرای عظام به عز بساط بوسی مشرف گشته به جان امان یافته در ظل رایت عالی به صوب قریه و لدیان روان شدند و از آن جا از راه مرند عازم تبریز شده کامیاب و کامکار منزل صاحب آباد را مشرف ساخت و بعد از فراغ از جنگ از امرای سلطانی مهماد بیک الپاوت و قراملک تواجی به قتل رسیدند و امیرزاده عثمان میران شاهی که در صدمه اول کوششهای مردانه کرده منقلای لشکر را از جای برداشته بود، چون دید که سعادت روزی نشد فرصت فرار غنیمت دانسته با معدودی چند به جانب سهند که محل اردوی سلطان سعادت مند بود میل نمود و متعلقان را جمع آورده در گوشه ای متحصن شد و احوال خود را به زبان عجز و ابتهال معروض داشت. لطف پادشاهی قلم عفو بر صحیفه جرایمش کشیده حکم شد که از روی امیدواری متوجه پایه سریر اعلی گردد و به مناصب بلند از همگان ممتاز و ارجمند شود. بنا بر این، عثمان بیک به عز بساط بوسی سرافراز گشته به انعام و احسان نوازش یافت، و هم چنین دیگر امرای سلطانی را از دیوان احسان منشور امن و امان حاصل شده هر یک به مناصب سابق و مواجب لایق مشرف گشتند.

چون خبر سلطان به اردوی او رسید، امیرزاده علی با وجود چنان دهشت و حیرانی، خاطر به اندیشه جهان بینی گماشته تفایس خزائن را برداشته با والده خود آهنگ جانب عراق نمود و در آن ولا، حاجی بیک ولد شیخ حسن بیک که عمزاده

حسن پادشاه بود و به جلدوی مردانگی که در جنگ رومیان کرده بود به حکومت اصفهان سرافراز گردیده به سبب آنکه شاه عمادالدین سلمان دیلمی که از دیوان سلطان وزارت عراق داشت، جهت کفایت مالی و ملکی به نوعی دخل در امور اصفهان کرده بود که جز نام حکومت با حاجی بیک چیزی باقی نگذاشته بود.^۱ بنا بر آن، از اصفهان اعراض نموده متوجه خدمت سلطان شده بود. چون در کاشان خبر قتل سلطان و استیلای یعقوب پادشاه و توجه امیرزاده علی ولد سلطان را استماع نمود بسیار خوشحال گشت.

و امیرزاده علی طفلی غافل باللهای ناقابل و مردمی پریشان و دولتی بی سامان به تدریج قطع مسافت به جانب عراق می نمود که شبی در اثنای کوچ به امیر حاجی بیک دوچار شده شمشیر بر یکدیگر نهادند. آخر الامر امیرزاده علی روی هزیمت به جانب قزوین نهاد و والده و خزائن او به دست دشمن افتاد. امیر حاجی بیک امرا و سرداران لشکر را در قید آورده متوجه اصفهان شد.

و چون به حوالی شهر رسید، وزیر به استقبال از شهر بیرون آمده هر يك از ایشان به قصد یکدیگر مطارحات می نمودند. چند روزی در باطن تفاق و در ظاهر تفاق می ورزیدند. پس امیر حاجی بیک به ضبط قلعه طبرک اشتغال نمود و خود با عیالان به قلعه انتقال نمود. روزی سواره با وزیر از دروازه قلعه عبور نمود [و به موجب مواضعه که با پسر خود امیر شیخ حسن نموده بود، امیرزاده فرود آمده به رسم میزبانی ایشان را به قلعه در آورده فی الفور وزیر را مقید ساخته بعد از چند روز به قتل آورد]^۲ و ملک عراق را به خود صافی پنداشت.

و در شیراز نیز جمعی از اکابر امرا که بعضی را امیرزاده الوند بدان صوب فرستاده بود و بعضی که سابقاً به حفظ فارس و اطراف منصوب بودند به سلطنت امیرزاده

۱- یا. و از سبب وزارت عمادبن سلمان دیلمی که از جهت سلطان خلیل مقرر شده بود جزئی حکومت به حاجی بیک چیزی نمانده بود. ۲- یا. به تقریب ضیافتی که امیر شیخ حسن پیش از آن را نموده بود داخل قلعه شدند. فی الحال وزیر را به قتل آورد.

الوند اتفاق نمودند و در ظاهر به یعقوب پادشاه اظهار اطاعت و انقیاد می نمودند و غائبانه مقرر داشتند که اگر یعقوب پادشاه به مجرد اظهار سکه و خطبه به نام او قناعت کند ایشان نیز در اظهار اطاعت و انقیاد تهاون نورزند و اگر داعیه تسخیر ولایت فارس نماید در مدافعت و ممانعت او کوشند و امیرزاده الوند را پادشاه نامیده دقیقه‌ای از حمایت او فرونگذارند.

چون واقعات مذکورات به سمع یعقوب پادشاه رسید، مقرر داشت که بایندر بیک متوجه عراق گشته آتش فتنه و فساد را که در آن صوب ارتفاع یافته بود به آب تیغ مبارزت پهلوانی انظفا دهد. بایندر بیک حسب فرمان چون به حوالی اصفهان رسید [شرر آشوب حاجی بیک را خواست که به زلال استمالت تسکین دهد] و حاجی بیک اراده نمود که از راه تدبیر بایندر بیک را در قید نکال اسیر سازد. بایندر بیک نیز بهمین خیال ملاقات او نموده در روز نزول به اصفهان لشکر به طریق یسال صف طولانی کشیده بود. چون حاجی بیک به استقبال آمد، او را شکاری و ارحلقه زده به میان گرفته مقید نموده به شهر در آورده. بعد از آن، بایندر بیک با کوشش و تدبیر تمام عراق را به حیطة ضبط و تسخیر در آورد.

امیرزاده الوند از شیراز رسل و تحف به اظهار اطاعت و انقیاد و ارسال سکه به پایه سریر یعقوب پادشاه فرستاده معروض داشت که پدر مرحوم چون فارس را به این بنده مقرر نموده بودند اگر حضرت عم کامکار نیز به همان قاعده شفقت فرمایند عین بنده، نوازی خواهد بود. [حسب الفرمودة یعقوب پادشاه^۲] نشان حکومت شیراز را به اسم برادرزاده نوشته ارسال داشتند و ملک شبانکاره، اگرچه برخلاف رضای امرای فارس بود، داخل جمع دیوان اعلی شد و حکم عالی به احضار بایندر بیک شرف نفاذ یافت. بایندر بیک نیز داروغگی اصفهان را به خویش خودها بیل بیک داده خود

۱- یا به جهت ثبوت شرر و ارسال استمالت به حاجی بیک، حاجی بیک را طلب نمود.

۲- نو: یعقوب پادشاه به لب ادب فرمود تا

متوجه دارالسلطنه تبریز گشت [و چون شهرتی تمام داشت که اکثر فتنه‌ها که در عراق ناشی می‌شود، منشأ آن سرداران اصفهانند، تمام اکابر را به اسم نام بردار همراه به آذربایجان آورد. امرای شیراز مثل حسین علی بیگ حمزه حاجی لو و ابابکر بیگ بیکناش و حسین بیگ حاجی لو و امیرزاده غضنفر بیگ میران شاهی و حاجی بیگ الپاوت و پیری بیگ و بهرام بیگ باینده عرضه داشتند به پایه سریر اعلی فرستاده اظهار عجز و مستمندی نموده التماس تعیین داروغگان ملک فارس کردند و آن مملکت بالکلیه داخل ممالک محروسه شد.]^۱

متوفیات

امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی بدل بود. در این سال در هفدهم ربیع-
الآخر متوجه عالم بقا گردید. از تالیفات کتابی موسوم به درج در درمدح حضرت
خیر البشر. **

گفتار در قضایاتی که در سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه واقع شده

و لشکر کشیدن سلطان محمد پادشاه روم به اسکندریه ارناؤت^۲

و در این سال، سلطان محمد پادشاه روم علم عزیمت به جانب دیار اسکندریه
برافراخت و احمد پاشا را با سپاه اروم ایلی به دفع آن قضیه نامزد نمود. احمد پاشا
گدوک جهت خویشتن داری سپهداری لشکر را قبول نموده بنا بر آن به حکم سلطانی
در ینگی قلعه استنبول محبوس گردید.

سلطان جمعی را به تسخیر آن قلعه نامزد فرمود. اولاً آنچه حصار را احاطه
نمود. مردمان آن قلعه بی جنگ و جدال قلعه مذکور را تسلیم ملازمان سلطان نمودند.

۱- فقط در نسخه نو ۲- مطالب مفصل مربوط به اسکوتاری و فتح آن کلاً از نسخه قدس است
و به جای آن در عنوان آمده، «و مخالفت کردن میرزا ابابکر ولد سلطان ابوسعید بن سلطان حسین میرزا»
منظور از اسکندریه ارناؤت شهر اسکوتاری (اسکندره) است در آلبانی.

از آن مقام جمعی سپاه را به تسخیر اسکندریه روانه فرمود. آن قلعه‌ای است بر بالای کوهی رفیع شامخ واقع. نه‌شاهین تیزپرواز از فراز او گذشته و نه شعاع بصر از حضیض به شرفات آن رسیده.

شعر

سیمرغ به دامش فرو دید سی مرغ دگر چو خود در او دید
صد سال بلند رفته هر یک قافی به دهان گرفته هر یک
از یک طرف آن قلعه نهر عظیم تونه در گذار و آن آبی است که دجله و فرات
در جنب او چشمه نماید و گذارش در پهلوی او جدول تقویم باشد.

نظم

چو آب او نباشد هیچ آبی فرات و دجله در پیش سرابی
ز آب صاف پاک این نهر مذکور بود چون چشمه خورشید پر نور
و به سه طرف این حصار سه قلعه دیگر ساخته‌اند. یکی از آن قلاع موسوم است
به لش و یکی در غوس و یکی کول باشی.^۱
اما در غوس قلعه‌ای است که بر کوه و هامون آن همه درخت زیتون است و
اسباب معاش مستحفظان آن جا از محصول آن حوالی به هم پیوسته. اما قلعه کول باشی
را بر دهنه دریاچه بنا کرده اند و به واسطه آن قلعه محصولات و منافع آن دریاچه
را در حیطه ضبط آورده چنانچه هر ساله از مقرری ماهی آن دریاچه چهل هزار فرنگی
سرخ به وصول می‌رسد. اما قلعه لش در محلی است که دو نهر عظیم یونانیه و یکی
درینه به یکدیگر متلاقی می‌گردند و از آن جا همان نهر درغایت قوت و عمق به دریای
فرنگ می‌پیوندد و اسکندریه را در این محل که انهار مذکوره به دریا پیوسته بنا
فرموده‌اند و مملکتی را درغایت پر محصولی و منافع به آن قلعه تابع نموده‌اند و

۱- یعنی سه قلعه‌الاسیو Alasio (لش) و دریواستو Drivasto (درغوس) و زابلجاک Zabljac (کول باشی)

اگرچه در قدیم الزمان این قلاع و مملکت داخل کشور ارناؤت بود. فاما جهت اتصال آن انهار به دریا بار، پادشاهان قرننگ و وندیک آن مملکت را به حسن تدبیر در تحت تسخیر در آورده اند و قلاع آن جا را از راه دریا به هر نوع یراق مستحکم و استوار کرده.

چون سلطان با سپاه پی کران قلعه اسکندریه را در میان گرفت. چون عبور از طرق آن دیار دشوار بود، سلطان چندین هزار من مس به لشکر قسمت نمود که در پای آن قلعه تسلیم توپچیان نمودند که قزغانها ریخته آن حصار را به توپ گرفتند و برج و باروی قلعه را همچون جرم سویق و اجزای دقیق و ذرات صغار غبار ریخته و بیخته می ساختند.

سلطان حکم فرمود عسا کر منصور مجاهدان به یک بار روی به تسخیر حصار اسکندریه نهادند و همه کس در فکر و تدبیر صعود از آن قلعه استوار افتادند و نردبانهای ریسمانی و کمندهای رسی بر اطراف کوه و کمر آن انداخته تا به پای حصار رسیدند. اما جهت تراکم خرده سنگ دیوار فروریخته که از ضربت توپ بر مثال ریگ روان از هر کنار جمع شده بود چاره صعود از هیچ ممر ندیدند. چرا که هر که قدم بر آن اجزای متخلخل سنگ و کلوخ می نهاد، از بلندی آن بی اختیار تا به نشیب اجبار فرومی افتاد و از بالای قلعه هم کفار آتش نهاد، به تیر و سنگ و به آتش و نطف و دود جمعی از جوانان قلعه گشارا بر خاک هلاک می انداختند و هر کس <دا> از دلاوران که به هزار گونه تدبیر به پای قلعه رفته <بودند> به ضرب دست فرود آوردند و آن روز از طلوع صبح تا انبساط ظلام شام دفعه دفعه فرقه فرقه رومیان داد دلاوری دادند و جمعی کثیر به هر جهت بر خاک هلاک افتادند.

سلطان را محقق شد که لشکریان مجاهد را مطلقا در سعی و جهد وجد تقصیر نیست، فاما آن قلعه به یورش و جنگ قابل تسخیر نیست و هر آینه از توقف فتح و ظفر بر آن مطلب خاطر همایون سلطانی متأثر شد و در حل و تدارک آن قضیه بسیار متأمل

گشت و به مشاورات ارکان دولت چنان مصلحت دیدند که آن سه قلعه اطراف اسکندریه را هم به يك بار محاصره نمایند و به توفیق الله تعالی چون آن قلاع مسخر شود به تدریج قلعه اسکندریه را هم تسخیر فرمایند. بنا بر آن مقرر شد که امیرالامرای اروم ایلی که در آن ولا داودپاشا بود با امرا و لشکریان تابع او <بر> کول باشی رایت فتح برافرازند و سلیمان پاشا بیگلربیگی آنادولی با امرا و عساکر آن جانب قلعه درغوس را محصور سازند. اتفاقاً چون داودپاشا به قلعه کول باشی رسید کفار بی مکاوحه تسلیم حصار کردند. چون بشارت فتح به سلطان رسید، امر همایون شد که داودپاشا نیز بر سر قلعه درغوس رود.

چون قلعه مذکور را داودپاشا و سلیمان پاشا چند روز حصار کردند مردم قلعه را از هر جهت به تنگ آوردند. روزی داودپاشا منادی یغما و تاراج میان لشکر انداخته متوجه جنگ حصار شد. دلاوران همان روز قلعه‌ای چنان استوار را در حیطة تسخیر آوردند. چون آن قلعه هم مسخر شد، حکم سلطانی به نفاذ پیوست که از آن قلعه به همان جمعیت به سر قلعه لش آید و به اتفاق آن قلعه را به هر وجه که باشد فتح نمایند. مستحفظان قلعه لش چون سطوت سپاه اسلام را در فتح آن دو حصار سابق شنیده بودند از خوف خود از محافظت قلعه فرار نمودند و چند کشتی بزرگ از فرنگستان که از راه آن نهر عظیم به پای قلعه آمده بودند، اهل قلعه با همگی اهل و عیال و اسباب خود در کشتیها نشسته می خواستند که از آن نهر خود را به لجه دریا رسانند و از میان لشکر مجاهدان با جمیع متعلقان خود را از آفات باز رهاوند. چون ممر کشتیها بر آن نهر عظیم از محاذی اردوی همایون بود فی الحال از محاذی نهر مردم معسکر سلطانی از آمدن کشتیها خبردار شدند. غریو عظیم از میان غازیان و غانمان اردوی سلطان برخاسته به کنار آب دویدند و هر کس از سیاحان دلاور و سیاحان شناور چون شمشیر برهنه خود را عریان کرده و تیغ خود را به دندان گرفته متوجه کفار شدند و کشتیها را گرفتند. بعضی از هول جان خود را به خشک انداختند

وسپاه روم از آب عبور کرده همه را اسیر کردند. فرمان سلطان شد که اکثر امرا و عساکر اروم ایلی و آنادولی در سرقلعه اسکندریه مکث نمایند و راه آمدوشد فرنگیان را از خشک و تر مسدود سازند و بر دو طرف نهر عظیم یونانیه دو قلعه ساختند و جمعی را بدان جا گذاشتند و سلطان رأیت مراجعت برافراخت.

چون ایام محاصره شش ماه امتداد یافت، کفار از بالای قلعه فریاد کردند که التماس داریم که يك کس راه دهند که پیغام ما را به پادشاه و ندیک برساند یا لشکر فرستد یا قلعه را بگذاریم. احمد بيك مردم قلعه را راه داد. چون معلوم کردند که مدد نخواهد آمد قلعه را تسلیم کردند و پنج کشتی جهت حمل و نقل از فرنگ فرستادند. ایشان سوار شده روانه و ندیک گردیدند. احمد بيك جمیع عزب و ینگچی را در آن جا گذاشته متوجه درگاه سلطان گردید.

وهم در این سال، سلطان محمد پادشاه روم لشکر به تسخیر قلعه تونه که در کنار آب آذاق واقع است، ارسال نمود. کفار آن بلاد بی آن که مقابله نمایند حصار را تسلیم نمودند.^۱

وهم در این سال، سلطان وقاص (؟) سنان بيك را با لشکر بسیار به تسخیر قلعه طور دل که در پهلوی بایبورت واقع است فرستاد. حاکم قدیم آن جا به صدهزار تزویر از دست پادشاه روم خلاص گشته خود را به خدمت حسن پادشاه رسانید. **
رومیان بر آن بلاد مستولی گشتند.

گفتار در قضایائی که در بلاد خراسان واقع شده

و مخالفت کردن میرزا ابابکر و نلسلطان ابوسعید باسلطان حسین میرزا

در این سال، میرزا ابابکر از کوهستان بدخشان بالشکر فراوان به خراسان آمد. چون این خبر به سلطان حسین میرزا رسید، امیر عبدالخالق بن امیر احمد فیروز شاه

۱- ظاهراً این قسمت مکرر و زائد است چون فتح آرف و شبه جزیره کریمه قبلاً صورت گرفته بود.

را با هزارمرد کار آزموده^۱ به دفع او نامزد فرمود. میرزا ابابکر از ایشان شکست خورده به طرف بلخ گریخت و از آنجا به سیستان شتافت و از سیستان به اتفاق پیر علی ولد علی شکر متوجه کرمان شد و در آنجا نکبت زدگان قراقوینلو یا جمعی از مردمان بی راه، روی به راه آوردند و قومی به امید فتح و بشارت و زهره‌ای به آرزوی نهب و غارت در پیش او جمع شدند. علی خان بیک ولد جهانگیر که والی کرمان بود راه فرار پیش گرفته روانه عراق گردید. بعد از رفتن علی خان بیک مملکت سیرجان و کرمان به دست لشکر جغتای و ترکمان درآمد.

چون خبر استیلاي آن طایفه گمراه به یعقوب پادشاه رسید، بایندر بیک و صوفی خلیل بیکتاش را از روی پر خاش به دفع آن قوم او باش روان گردانید. میرزا ابابکر و امیر پیر علی بن علی شکر مقابله و مقاتله آن سپاه را در حیز مکت خویش ندیدند. متعلقان خود را در قلعه سیرجان گذاشته به طرف سیستان گریختند. امرا قلعه را گرفته به تبریز معاودت نمودند.

چون میرزا ابابکر به حدود ولایت خراسان رسید، شنید که سلطان حسین میرزا به مرض تقرس مبتلی گشته به اتفاق پیرام بیک و امیر پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان متوجه هرات گشت به خیال آن که بی خبر سلطان حسین میرزا را به چنگ آورد. سلطان حسین میرزا از خیال محال میرزا ابوبکر واقف شده با وجود شدت مرض در محفه نشسته با پانصد سوار متوجه قلعه اسفزار شد.

در این اثنا، جان احمد چولی شبی به قراولان میرزا ابوبکر دوچار گشت. او را گرفته پیش شاهزاده بردند. چون آن جناب از احوال سلطان حسین میرزا سؤال نمود، وی جواب داد که در این ایام آن حضرت از کیفیت توجه شما خبر یافته با پانزده هزار کس در حوالی هرات در کمین نشسته که هر گاه که شما بدین حدود رسید قدم پیش نهاده دست بردی نماید. چون تربیت سلطان ابوسعید میرزا در ذمت

۱- نو، با احمدیاری با هزارمرد کاری.

این بنده بسیار است از شهر گریخته به خدمت شما آمدم که قضیه مخالفان را باز نمایم. میرزا ابابکر این خبر را مطابق «واقع» تصور کرده عزیمت هرات را تغییر داده روی به طرف خواف و باخرز نهاد. احمدچولی بازگشته به خدمت سلطان حسین میرزا آمده کیفیت حال را به عرض رسانید. سلطان حسین میرزا با جمعی بر سر وی ایلغار نمود. میرزا ابابکر روی به استرآباد نهاده در هر منزل فوجی از سپاه از وی روگردان شده به سلطان حسین میرزا می پیوستند. مقدمه سپاه ظفر نشان در کنار آب گرگان به وی رسیدند. میرزا ابابکر از بیم جان به دهستان شتافته در خانه یکی از کلانتران آنجا نزول نمود. اسبی خواست که خود را از گرداب بلا به ساحل نجات رساند. آن کس قبول نموده جمعی را به خدمتش بازداشته در همان ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و حال را به عرض رسانید. سلطان حسین میرزا قنبر علی جلایر را به گرفتن میرزا ابابکر مقرر داشت. مشارالیه میرزا را به دست آورده به قتل رسانید و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را به خانه خویش راه داده بود و طریق غدیر مسلوک داشته او را نیز به قتل رسانیدند.

وقایع متنوعه

در این سال، محمد پادشاه جزیره ای که معروف است به صوچام آداسی و دیگری سورجه آداسی که در حوالی قراسی ایلی واقع است معمور گردانیده [چون از شر و ظلم کفره فجره صفت عالیها سافلها یافته و مقیمان و متوطنان آنها دست انداز کافران و پایمال نکال گشته بودند و هر کسی متفرق شده بودند معمور گردانید و طین مختوم از این جا حاصل می شود. به واسطه آن جزایر دوست سال طین مختوم بدست نمی افتاد. به عوض طین ارمنی بدل آن استعمال می نمودند. سلطان حکمارا فرستاد تا طین مختوم را آشکارا ساخته از معدن استخراج کرده به خدمت سلطان آوردند.]^۲

۱- سوره هود ۸۴ - ۲- پاه [در وقت طنیان و ارتفاع صفوف کفره فجره مقیمان و متوطنان آنها پامال -

وهم در این سال، سلطان محمد پادشاه روم احمد پاشا گدوک را از حبس بیرون آورده به حکومت و تسخیر بولیه ارسال نمود. احمد پاشا بولیه و قلاع آنجا را مسخر کرده اموال بسیار به چنگ آورده در آن دیار متمکن گردید. **

۵ ۱ ۱ .

فرستادن سلطان محمد پادشاه روم مسیح پاشا را به تسخیر قلعه رودس

در این سال، سلطان محمد پادشاه روم مسیح پاشا را که وزیر ثانی بود، با سه هزار ینگی چری و چهار هزار عذب و تمام لشکر آنادولی و شصت کشتی بزرگ پر از توپ و تفنگ به تسخیر جزیره رودس که در قرب جوار آیدین ایلی واقع است ارسال نمود و آن قلعه [ای بود معظم نشیب و فرازش به ثری و ثریا رسیده بود و پایاب خندق و سر کنگره اش به ماهی و ماه پیوسته و فتح نامه آن نه دیده بان دیده نه طایفه جبال به خواب دیده .

شعر

نیست در سختی فلک مقدار او	سد اسکندر بود دیوار او
بود هر سنگ از بنایش یک جبل	در بلندی برتر از بام زحل
در بلندی هر فصیل آن بنا	بود فوق لا خلا و لا ملا [

مسیح پاشا بعد از قطع مسافت، از بر و بحر قلعه مزبور را محاصره کرده به برج عرب جنگ انداخت. چون کشتیها به پای برج مذکور رسید، چون آب تنگ بود، کشتیها از حرکت بازماندند. بنا بر آن مسیح پاشا پلی در آنجا ساخت. پار دیگر از بر و بحر جنگ انداختند. از میان کشتیها جمعی کثیر برهنه خود را در میان آب انداختند. شنا کرده خود را به پای برج عرب رسانیدند. جماعتی که در بالای پل

- نکال گشته بودند تجدید تعمیر نموده طین مختوم را آشکار ساخته از معدن استخراج کرده به خدمت آوردند. [در خصوص طین مختوم رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن ص ۱۷۴ . ۱- نوقفط
۲- حمله ترکان متوجه برج سن نیکولا Saint Nicolas بود (رک : تعلیقات)

ایستاده بود پل شکسته به يك بار همه غرق شدند چنانچه سه هزار دستار و کلامانند حباب در میان آب ایستاده بود. فرنگیان دلیر شده مردمان برهنه را به ضرب تیر و تفنگ هلاک می گردانیدند.

با وجود این شکست، مسیح پاشا روز دیگر یورش نمود و از طرفین اهل کفر و اسلام قوارع توپ و تفنگ به عدد قطرات امطار باریدن گرفت و سهام صایب مجاهدان چون عقاب آجال بر آشیان دیده دشمنان دین پریدن پذیرفت و دلاوران مجاهد از کمال سعی وجد سینه را پیش تیر باران بلاسپر ساختند و ازید تولای خود در دست برد مردانگی کمند تدبیر بر شرفات بروج قلعه و حصار انداختند. به توفیق حق از يك محل حصار هفت علم از اعلام اسلام بر بالای کنگره سور کفار بر افراشتند، و چون از يك طرف قلعه چنین رخنه عظیمی کردند توجه تمام بر فتح درون قلعه گماشتند و معهود چنان بود که شهر و حصار را بر تقدیر تسخیر غازیان به یغما مقرر دارند و به قانون موعود غنائم را به غانمان به طریقه تاراج باز گذارند و چون کثرت اموال و اسباب آن شهر و حصار مشهور اهل روز گار بود و هر کس از غزاة و مجاهدان مساعی مالا کلام در تحصیل اموال و اغتنام از آن حصار می نمود، از آثار آن اجتهاد از یاب غزو و جهاد آن هفت سنجق در درون حصار مدخل نمود. فاما مسیح پاشا که سپهسالار سپاه بود، چون آثار و علامات فتح را از دخول آن اعلام مشاهده نمود، در اثنای جنگ منادی فرمود که درون شهر چون به خاصه سلطانی مخصوص خواهد بود یغما گری ممنوع است و آن طرح نهب و غارت لشکریان از روی استقلال مرفوع. بنا بر این انقطاع امید از باب اطماع و استماع این مقوله حکم قارع اسماع جمعی از لشکریان که هنوز در بیرون حصار بودند و جان بر کف دست نهاده سعی در دخول و صعود بر مدارج بروج قلعه می نمودند، از آن طور جانبازی و سرگذاری تقاعد نمودند و کفار بد کردار به يك بار از آن رخنه که اعلام اسلام در آمده بود، سپاه غازیان را که سبقت در دخول کرده بودند به ضرب توپ و تفنگ و حر بهای

رنگارنگ باز پس آوردند. آن فرقه مجاهدان که پیشتر رفته بودند ترقب و چشم داشت آن می نمودند که متعاقب ایشان لشکریان دیگر هم به درون شهر بند در آیند و دیگر رخنه‌ها را از عقب ایشان به قوت بازوی مردانگی گشایند. اما بنا بر آن آوازه رفع یغما و منع تاراج مردم لشکر که متعاقب متوجه بودند اقدام خود را از اقدام باز کشیدند و آن جمعی که در درون شهر در آمده بودند لشکر اسلام را در مطاوعت و معاونت خود مقصر^۱ دیدند هر آینه از غایت هجوم لشکر کفار و تراکم توپها و تفکهای آتش بار انهمزام یافتند و باز به آن جانب رخنه که در آمده بودند باز پس شتافتند. لیکن راه خروج را به تیغ و شمشیر کافران مسدود دیدند و چندان که مقدر بشر نتواند بود در مجاهده کفار به جان و دل کوشیدند تا آن که اکثر به درجه شهادت رسیدند و سایر عساگر نیز ناامید و منکسر البال از جنگگاه بازگردیدند و سلیمان پاشا که سابقاً امیر الامرای آنادولی بود در آن و لاحقاً کم قسطنطنیه شده بود در آن جنگ هولناک مقتول گشت و بسیاری از صنایع عظام و مبارزان نامدار در آن ولا در دست اعدای دین مقبوض و مقتول شدند. بالضرورة مسیح پاشا کیفیت حال را معروض پایه سریر اعلی گردانیده بعد از آن هیچ احدی را از لشکر تکلیف جنگ نمی نمود. تا آن که حکم جهان مطاع نافذ شد که چون فتح آن دیار میسر نشد، لشکر اسلام را بر گرفته به مقابل رودس که بر ساحل دریا حصار است مشتبه به آیدین ایلی موظروم نام و اهل آن قلعه همیشه مضرت تمام به اهل اسلام می رسانند آید و با همین لشکر آن قلعه را تسخیر نماید و بعد از آن فتح بی توقف به پایه سریر اعلی رود.

و چون بر حسب امر مطاع شروع در تسخیر آن قلعه پر ارتفاع نمود، هر چند به ضرب توپ و تفک و یورش جهد در فتح آن نمود، به هیچ وجه ابواب فتحی بر روی توجه او نگشود. بعد از وصول تفصیل احوال به مسامع جلال، حکم همایون نافذ شد که مسیح پاشا لشکر اسلام را از تعب و مشقت آن سفر خطیر باز رها کند و عنان عزم

از آن صوب باز گرداند. حسب الحکم، مسیح پاشا به کشتی نشسته توجه به دارالخلافه اسطنبول نمود [و هنوز در میان کشتی بود که حکم سلطانی به او رسید که او را از وزارت معزول کردیم و به دارائی کلی بولی مقرر نمودیم. باید که از راه برگردد و به محل مقرر رود و متصدی خدمات کشتیها شود.]**

مبارزه نمودن سپاه ترکمان در سنه مذکوره با جنود مصر و شام

و کشته شدن باش بیک

در این سال، باش بیک دوات دار که نام خود را باش بیک نهاده بود، داعیه نمود که بلاد عجم را فتح نماید. به فرمان سلطان قایت بای تمامی عساکر مصر و شام و حلب و اعراب را جمع آورده با قریب چهل هزار سوار و پیاده از آب فرات عبور کرده قلعه رهارا^۱ احاطه نمود. حاکم آن دیار امیرزاده بیگتاش در برابر لشکر باش غایت مردانگی به ظهور رسانید.

چون این خبر محضت اثر در تبریز به یعقوب پادشاه رسید، در باب دفع شر اهل کین با امر مشورت نمود که خود لشکر به طرف دیار بکر کشد یا امیری صاحب قدرت را که در امر حرب بصیرتی داشته باشد بدان جانب فرستد. امرای شوق ثانی را اختیار نمودند.

نظم

که ما بندگانیم بر جمله فرض
که در کین خرگوش بندد میان
چرا بایدش رفت جیحون ز پس
چه حاجت بود مشعل فروختن

رساندند در گه نشینان به عرض
که لایق نباشد ز بیر بیان
پی غرق موری یکی قطره بس
به شمعی توان عالمی سوختن

۱- پاه و هنوز از کشتی خروج ننموده که حکم عزل او از منصب وزارت سلطانی رسید و چون به دارائی کلی بولی مقرر شده بود، از راه بدانجا نهضت نمود. ۲- نوع قلعه را ۳- امیرک ریش دست و ظاهر از روملو است.

بنا بر آن، یعقوب پادشاه بایندر بیک و صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک و حسن آقای چلبی اوغلی را باجنود بسیار به جنگ سپاه مصر روانه گردانید. یعقوب پاشا در حین وداع به بایندر بیک گفت در هر منزل که نزول کنی باید که مرا بر آن مطلع گردانی.

پس امرا از روی خشم و کین با سپاه سنگین از تبریز بیرون آمده علم عزیمت به طرف دیار بکر بر افراختند. اولاً رسولان چرب زبان نزد ایشان فرستاده از صلاح سخن راندند و گفتند صلاح دولت در آن است که طبل مراجعت کوفته به دیار خود معاودت نمائی که درخت دشمنی میوه پشیمانی بار آورد و تخم نزاع ثمره انقطاع دهد.

شعر

بود دوستی شمع مجلس فروز خصومت بود آتش خانه سوز

فروزان مکن شعله رسته خیز مبادا شراری فتد در تو نیز

باش بیک سخن ایشان را قبول نکرده امرا متوجه رها شدند. لشکر مصر نیز از شهر بیرون آمده آغروق را در قلعه گذاشته در خارج شهر صف کشیدند. مردان مصر گروه گروه باشکوه از کوه تا کوه ایستاده و تمامی غرق آهن و فولاد گشته بودند. باش بیک قانیساو یحیاوی را که امیر الامرای شام بود به میمنه فرستاد و میسره را به وجود اوزدمر حاکم حلب استحکام داد و خود با غلامان خاصه سلطانی که به نوك نیزه کلف از روی ماه بودندی در قلب سپاه قرار گرفت و از این جانب بایندر بیک سلیمان بیک را در یمین و صوفی خلیل را در یسار بازداشت و خود در قلب سپاه قرار گرفت. دلاوران شیر افکن و هژبران دشمن شکن قدم در میدان دلاوری نهادند و دست تهور از آستین جلالت بیرون آورده بر یکدیگر حمله نمودند.

شعر

به گرز و کمند و سنان تافتند شکستند و بستند و انداختند

چو ابروی خوبان کمان دل پذیر به ابرو اشارت کنان سوی تیر

زده‌زا بر نیسان فزون می‌گریست
 به صد دیده بر خویش خون می‌گریست
 سراسر تبرزین به خون گشته آل^۱
 نمود از میان شفق چون هلال
 کمرهای زرین به خون لاله گون
 یلان تا کمر غرق دریای خون
 سپاه مصر حملات متواتر کرده جنود تر کمان را از جای برداشتنند. بایندر با
 فوجی از مردمان با تهور طوق را خوابانیده از روی غضب در میان عرب در آمده یکی
 از امرا بهلول نام باش بیک را از اسب انداخت. سپاه مصر چون آن حال را مشاهده
 کردند از میدان جدال روگردان شده به وادی فرار شتافتند. سپاه تر کمان ایشان
 را تعاقب کرده قانیسا و یحیاوی و او زدم را با جمعی از مردمان با تهور دستگیر
 کرده به نظر امرا آوردند [و به حکم امرا سرشان را بریده با سیران^۲ دیگر که
 به قتل رسانیدند]^۳ به پایه سریر خلافت محصر آوردند. چون به نظر یعقوب بدیده
 رسانیدند، نجم بیک و کیل^۴ این بیت را در بدیده گفت:

بارها گفتم به تو ای بخت بر گردیده باش

از حلب بیرون میا و حاضر قنديل باش

چون بایندر بیک با ظفر و نصرت باز گردید، یعقوب پادشاه او را بدفعه محمد

فلاح که حاکم مشعشع بود فرستاد.

وقایع متنوعه

در این سال، شخصی شمس الدین محمد نام که نسبت به شیخ یزید بسطامی
 می‌رسید از غزنین به کابل رفته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان ستمان سنجر

۱- آل به معنای سرح ۲- یا: با اسیران دیگر ۳- نو، رحیت و قیه - بوده بود
 به قتل رسانید و سرش را با اسیران به تبریز [۴- مقصود شیخ نجم‌الدین مسعود جو شریک شده
 قاضی عیسی است که همه کاره سلطان یا به اصطلاح آن نعمان وکیل و بود.

ملك شاه تصنيف کرده بودند. در آن کتاب مر قوم بود که مر قد اسدالله الغالب امیر- المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در قریه خواجه خیران است. بنا بر آن، میرزا بایقرا سادات و قضات بلخ را جمع آوری کرده به قریه مذکور که از آنجا تا به بلخ سه فرسخ است شتافت و در موضعی کسه در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دیدند که قبری در آنجا موجود بود. فرمود که آن قبر را حفر نمایند. چون کردند لوح سفیدی از سنگ پیدا شد که بر او منقوش بود هذا قبر اسدالله اخ رسول الله علی ولی الله. چون این خبر در اطراف ولایات اشتهار یافت، زمره‌ای از اصحاب امراض مزمنه و سکنه ولایات روی به آن آستان جنت نشان آوردند. طایفه‌ای طلب شفا نموده صحت یافتند و سلطان حسین میرزا خود بدانجا شتافته قبه‌ای بنا نهاد و یکی از انهار بلخ را که به نهر شاهی اشتهار داشت وقف آن بقعه مبارک نمود.

در این اثنا، یکی از اهل تزویر که در سلك عراق به چیان هرات انتظام داشت، نمازشامی در گازر گاه نزدیک به مزار خواجه عبدالله انصاری آغاز فریاد زدن و جامه دریدن کرد. چون مردم به نزد او آمدند گفت حالا چهار سوار در این صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضه شاه مردان علی (ع) در فلان موضع است و اشارت به تختی کرد < نزدیک به حظیره شمس الدین سنگ تراش >. مردم به موافقت عراق به چی بدان صوب رفته صورت قبری ساخته آغاز ذکر و غوغا کردند. پس خواص و عوام رو به عراق به چی آورده خاک قدم او را توتیای چشم می کردند و چون کوری و لنگی بدان قبر رسیدی و پیشانی بر خاک می نهادی، اتباع عراق به چی و قلندران از وی می پرسیدند که مرض تو به صحت مبدل شد یا نه. اگر گفتم بلی او را برداشته صلوات می فرستادند و اگر بر زبان می آورد که علت من بر جاست آن بیچاره را در زیر لگد نرم می کردند که شکاک است و منافق.

عراق به چی در عرض پانزده روز زر بسیار از مردم گرفت و جمعی از مردم بوالهوس

را نیز این هوس دسر می افتاد و در هر یک از محلات صدای ظهور امامی می انداختند. عرابه چی از سوائی ترسیده فرار نمود. سلطان حسین میرزا مولانا کمال الدین شیخ حسین را به تأدیب ایشان مأموز گردانیده مشارالیه ایشان را آزار بسیاری نموده بنا بر آن، آن عوغا تسکین یافت.

و هم در این سال، سلطان محمد پادشاه روم لشکر فرستاده قلعه بطرول را که داخل گرجستان است فتح نموده و بعضی از لشکرش ولایت چرکس را تاخت نموده قلعه قبان را مسخر کردند. **

و هم در این سال فرنگیان تحف و هدایای بسیار به جهت سلطان محمد فرستاده قبول جزیه نمودند و تمام قلاع موزه را تسلیم گماشتگان سلطان نمودند. **

[و هم در این سال، سلطان محمد احمد پاشا گدوگ را با جنود بسیر و توپ و تفنگ بی شمار به تسخیر ولایت بولیه که از معظمت بلاد فرنگ است ارسال نمود. احمد پاشا نیز آن مملکت را از قلاع و بقاع معتبره تسخیر نموده عزایه همتش مصروف به تسخیر تمامی مملکت فرنگ شد و جهت شروع در تسخیر رومیه اندیشه هائی طرح انداخت].^۱

گفتار در قضایائی که در سنه ۸۸۶ و عثمانین و عثمانان و اقامت شده

و مخالفت بایندربیک با یعقوب پادشاه ترکمان

چون بایندربیک را فتحی چنین دست داد، و قبل از این نیز در بعضی معرک ببادریها و دست بردها نموده بود، بعد از آن که از این سفر معودت نمود در غش خلل یافته خود را در امر سلطنت و جهانبانی از یعقوب پادشاه حق و ابق پنداشته و به شجاعت و دلآوری مغرور گشته خیال پادشاهی در دماغ او جای گرفته تا جرم همیشه

۱- نوا قبا - یا، قبا - مقصود مرکز قبایل قویون - کرین منقذ -
 سال گذشته نیز آمده است. ۲- فقط - در وقایع سال گذشته نیز در
 (رک تعلیقات)

به تصورات باطل و خیالات فاسد با خود سودای سلطنت می پخت تا آن که پادشاه را اراده قلع و قمع محمدفلاح و طایفه مشعشع که مخالف شرع مبین و دین متین حضرت سید المرسلین اند در خاطر آمد. امر عالی به نفاذ پیوست که بایندر بیک متوجه گشته لشکر آن مملکت را جمع کرده از راه بغداد روانه جزایر گردد و امرای فارس از راه جزیره شستر به قمع بلاد آن مخذولان مشغول شوند.

بایندر بیک از ییلاق سهند بدین عزیمت متوجه عراق شده چون به حوالی همدان رسید، از جداده وفاق انحراف جسته مخالفت یعقوب پادشاه را بر خود جزم نمود و چون می دانست که هر گاه داعیه خود را آشکار گرداند کسی از امرای آن حدود دعوتش را قبول نخواهد کرد، بنیاد مکر و تزویر کرده قاصدی چند به حکام و اشراف جوانب و اطراف عراق ارسال داشته ایشان را جهت مصلحت ملکی طلب داشت. چون آن جماعت مجتمع گشتند فرداً فرد هر یک از آن مردم را به خلوت طلبیده خاطر نشان ساخت که یعقوب پادشاه رخت هستی به دارالبقا کشیده اکنون جهان بانی بهمن تعلق دارد و وعده احسان و رعایت بیش از پیش هر یک را داد و چون از هتک و سفک او اندیشناک بودند طوعاً و کرهاً او را اطاعت نمودند.

بعد از آن که امرای عراق را جبراً و قهراً در بقیه اطاعت و رقبه انقیاد آورد، حاجی بیک الپاوت و منصور بیک سهراب را در دیوان امارت نصب کرد و با سپاه گران متوجه اصفهان گردید و در آنجا بنیاد اخذ مال امانی کرد و لشکر یانش نیز در اطراف عراق دقیقه ای از دقایق ظلم و ستم فرو نگذاشتند و مطالبات و مؤاخذات عنیف نمودند. بدین منوال پاره مال به وزر و و بسال جمع کرده به رنود و او باش لشکریان خود پریشان ساخت و چون ممالک و عسا کر عراق را به حیطة ضبط در آورد، خواست که امرای پای تخت را به مکر و تزویر به پادشاه و پادشاه را بدیشان بد مظنه گرداند. کتابتی مزورانه به امیرزاده عثمان میران شاهی به قلم آورد مضمون آن که صورت اخلاصی که معروض داشته بودی معروض شد و مسموع افتاد و تدبیری که در باب

شکست لشکر اعدا و التحاق به عسکر ما در هنگام تالاقی صفین شده بود مقبول و مرضی گردید. ان شاء الله نتیجه این نیکو خدمتی جمیع مرادات و مقصودات را به احسن و جویی خواهی یافت» و حال آن که امیرزاده را به هیچ وجه از این حال آگاهی نبود و مقرر داشته بود که جاسوس این کتابت را در خانه یکی از مقربان پادشاه اندازد. چون یعقوب پادشاه از مضمون مطلع گردید اصلاً التفات ننموده دانست که بنای آن بر مکر و تزویر است. امیرزاده عثمان را دل داری داده خاطرش را مطمئن گردانید. القصة چون بغی و طغیان بایندر بیک به مسماع پادشاه رسید، با وجود آن که عساکر او متفرق بودند، فی الحال به دفع و کسر اعدا و شکست بنین آن طغین به جانب عراق کوچ فرموده در روزی که از شهر بیرون رفتند به قریه واسنج نزول نمود، لشکریانی که همراه بودند تخمیناً از بیست هزار منجوز نبودند و از آن جا کوچ بر کوچ به سرعت هر چه تمامتر متوجه عراق شد.

چون این خبر در اصفهان به گوش بایندر بیک رسید، لشکر عراق را جمع نموده اکابر و اعظام اصفهان را همراه برداشته با کثرتی عظیم روی به جانب سوه و فمه آورد چون به حوالی قم رسید. اکابر اصفهان از لشکر گاه و تخلف نموده متوجه صوب کاشان گشتند و بایندر بیک چون به حوالی ساوه رسید، در اول حال مردمان ساوه در سپردن حصار تعطل کردند. آخر به اندک سعی دزدان به زوری و گشاده شس را سپردند. بایندر بیک فتح ساوه را ابتدای فتوحات دولت خود شمرده میدوید گشت. چون قریب ز ایات پادشاهی منتهی گشت، بایندر بیک از ساوه بیرون آمده در جلی که در شرقی بلده واقع است قرار گرفت. از این جانب پادشاه جهت شکست دادن حالیانگی که تا غایت معلوم نداشت که در کجا است و چه خیال دارد، صدیقی خبیث پیشتر فرستاده خود متعقب روانه گشت. چون معبره شد که بایندر بیک در حوالی ساوه صف جدال و قتال آراستند و حاضر از جبین در بدستی زیر دست یعقوب پادشاه

به ترتیب سپاه مشغول شده خود در قلب قسار گرفت و عثمان بیک میران شاهی را منقلای گردانیده سلیمان بیک را به میمنه فرستاد. بعد از آراستن جناحین و تیب، بدین ترتیب به صوب ساوه نهضت نمود.

شعر

چو قلب و یمین و یسار از سپاه
به جنبش در آمد محیط ستیز
ز لرز زمین زیر قلب روان
رساندند سنجق به خورشید و ماه
به آهنگ بدخواه شد لوح ریز (۱)
در اندام گاو از کشت امتحان (۲)

به صحرای ساوه رسیدند. میمنه و میسر و قلب و منقلای آراستند. اما هر چند تفحص کردند از لشکر بایندر بیک اثر ندیدند که ناگاه از طرف یسار دود عظیمی ظاهر شد. لشکر میل بدان صوب کرده [یسار بایندر بیک پیدا شد.]^۱ امیرزاده عثمان که منقلای بود پیش رانده در دامن کوه به مردم بایندر بیک رسید. از طرف بایندر بیک هاییل با فوجی از مخاذیل پیش رانده با منقلای در آویختند. در این حال امرای عراق مثل منصور بیک سهراب بیک و حاجی بیک الپاوت که از ننگ تابعیت بایندر عار داشتند به بیک دفعه از لشکر او جدا گشته به عساکر پادشاه ملحق شدند. بنابراین، بایندر به بقیه لشکر نیز بدگمان شده قرار بر فرار داد و پادشاه هر که را به تعاقب او نامزد می کرد عذر می آورد پس صوفی خلیل تعاقب او نموده بر مردم خود پیشی گرفت که در این اثنا پای اسب بایندر به گوی فرو رفته از اسب خود جدا شد و صوفی خلیل در این وقت چون بالای مبرم بر سرش^۲ رسیده سرش را جدا ساخته به دستمالی بسته مصحوب یکی از ملازمان در حوالی ساوه به نظر یعقوب پادشاه رسانید و در مقابل این نیکو خدمتی انواع نوازش یافته پایه قدرش به درجه عالی رسید و موکب همایون در بلده ساوه نزول نمود.

۱- اشعار مست و مغلوط به نظر می رسد و چون فقط در نسخه نو است تصحیح آن میسر نگردید.

۲- فقط در نسخه «نو» ۳- نو، به سر و قش

روز دیگر که عید بود در بلده قم نزول اجلال شد و در این روز هابیل بیک را با سایر اسیران به قتل رسانید و حاجی بیک الپاوت و منصور بیک سهراب را به عنایت و شفقت پادشاهانه مخصوص داشته مجدداً به حکومت قم و اصفهان سرافراز فرمود. پس مملکت عراقی بر یعقوب پادشاه قرار گرفت. هر کس از عجز و رعایا به فراغ خاطر بی دغدغه و تشویش به منزل و مسکن خود قرار گرفتند که در این وقت مبشران از جانب تبریز خبر تولد میرزا بایستقر را رسانیدند. پس در این عید، کسر دشمن و خیر قره العین یعقوب پادشاه را عید بر عید افزوده به ایلغار به جانب تبریز معاودت فرمود و در آن بلده جنت نشان طویپهای شاهانه ترتیب داد و شیراز را به الکای شاهزاده مقرر داشت.

وقایع متنوعه

در این سال، احمد پاشا گدوگ با شانزده کشتی متوجه درگاه سلطان گردیده ربه (۴) که پادشاه بولیه بود و از ترس احمد پاشا خود را به مملکت ایضالیه انداخته بود، چون استماع نمود که احمد پاشا به درگاه سلطان شتافته و چهل کشتی از عقب او ایلغار کرد [و چون اهل فرنگ، در سیر روی دریا چنانکه از مرغان آبی اند، به سرعت تمام به احمد پاشا رسیده احمد پاشا صلاح در مقابله ندیده به سرعت هر چه تمامتر به جانب استنبول توجه نمود.] وی کشتیهای خالی وی را گرفته به ولایت خود معاودت نمود.

و هم در این سال، یعقوب پادشاه جمیع اخراجات ممالک محروسه را بخشید.

۱- خواندن این کلمه میسر نشد. ظاهراً مقصود همان نمودن و توجه است که به یسبب گریختن و سپردن به کمک پاپ قدرتی یافته و به ترکان حمله کرده بود (درج). تعنیقت

۲- نو: اسفانیه.

۳- نو: [چون به احمد پاشا رسید. درگذشت دریا احمد پاشا به سلامت بیرون رفته بود]

وفات سلطان محمد پادشاه روم

و معاربه نمودن جم سلطان با سلطان بایزید

در این سال، سلطان محمد با سپاه بسیار از دریا عبور نموده متوجه مملکت آنادولی گردیده در حوالی گل بیزه^۱ نزول نمود. در این اثنا مرضی بروی مستولی شده هر چند اطبا و حکما در معالجه کوشیدند فایده‌ای بر آن مترتب نشد تا روز پنج شنبه سوم ربیع الاول از عالم فنا، انتقال به دار بقا نمود.

در آن وقت وزیر اعظم محمد پاشا که از اولاد مولانا جلال الدین رومی بود چنان مشهور ساخت که مرض نقرس بر سلطان مستولی شده است او را به حمام می‌برم. سلطان را در محفه گذاشته به اسطنبول برد. قاصدان نزد سلطان بایزید ولد سلطان مرحوم فرستاده وی را طلب نمود و محمد پاشا از ترس ینگی چریان در گوشه‌ای مخفی شده بود. آخر به دست ایشان افتاده او را هلاک گردانیدند. بعد از نوزده روز سلطان بایزید رسیده بر تخت سلطنت جلوس نمود. نعش سلطان محمد را که در خانه پنهان ساخته بودند، بیرون آورده بعد از تجهیز و تکفین و نماز و لوازم نیاز در خارج جامع جدید که [خود تعمیر نموده بود] دفن نمودند.

چون خبر فوت سلطان محمد به فرزند کوچکش جم سلطان رسید، از قرمان با سپاه فراوان، به شهر بورسه آمد. بنا بر آن، سلطان بایزید از آب عبور کرده کوچ بر کوچ متوجه بورسه شد. جم سلطان نیز با سپاه خون ریز عازم جدال و قتال شد. در حوالی ینگی شهر تقارب فریقین به تلاقی انجامید. بعد از کشش و کوشش بسیار، جم سلطان شکست فاحش یافته به‌الم تمام روانه قرمان گردید. سلطان بایزید نیز تعاقب نموده به آن دیار نهضت نمود. جم سلطان قرمان را نیز انداخته فرار نمود.

۱- نو: کلی بیزه - مقصود ناحیه Ghebze است نزدیک قبر آنبیال سردار معروف در چمن خداوندگار.

(رک. تعلیقات) ۲- نو، [که از انشائات خودش بود].

سلطان بایزید، حکومت آن دیار را به گدوئک احمد پاشا رجوع نموده به جانب اسطنبول معاودت فرمود.

وقایع متنوعه

در این سال، فرنگک قلعه بولییه را گرفته اسیر بسیاری از مسلمانان بردند. **
و هم در این سال، الوند بن سلطان خلیل بن حسن پادشاه در شیراز وفات یافته
امرای فارس مثل حسین علی حمزه حاجی او و غضنفر بیک میران شاهی و اب بکر بیک
بیکتاش و حاجی بیک الپاوت و پیری بیک و بهرام بایندر عرضه داشت به درگاه یعقوب
پادشاه فرستاده داروغه طلب نمودند.

متوفیات

در این سال، در ماه رجب پیر جمال الدین محمد از جست نی وفات یافت.
سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن سلطان ایمن در بیزید بن
سلطان مرادخان بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان بن قیاب که
به چند واسطه به اغوز می رسید، در این سال وفات یافت چندان که گذشت. و در پادشاه
عالم و عالم پرور بود و او خلاصه آن دیوات و زبده آن قوم بود. از آثارش مسجدی
اسطنبول در غایت عظمت و زینت.

همیند بر او فکر و نظر و تقه

پیر از نقش و نگار از فرش تا سقف

مقوس حلقه چون بر روی حوز

از عالی عرفه هایش چشمه بد دور

و هر روز به مقتضای آیت *و یضعون لعمه عی حمه مسکیناً یتیماً* به

فقر او ضعف می پرداخت و هر شب هزار سب جو می داد و سایر خیرات را

و در آن دوانی رجوع نمود به منتهای فرید بیت جا و کس نند و مکتب

قیاس باید کرد . مولانا جامی به اسم او قصاید غرا گفته که این چند بیت از آن جمله است :

نظم

کم کسی بر سریر جاه و جلال چون تو کرد اکتساب فضل و کمال
مشکل حکمت از کلام تو حل منطق تو بیان هر مجمل
فکر تو زد سوی ریاضی رای شد ریاضی ریاض خلد آرای

وی در رعایت علما و فضلا تقصیر و اهمال نمی ورزید و مکرراً به مولانا جلال الدین محمد دوانی و سایر علما و شعرا تحفه های پادشاهانه می فرستاد و به صیقل نور معدلت مرآت جمال رعیت را از غبار جور و از ظلام ظلم می زدود و در ضبط ولایات و حصون و قلاع مردان کار دیده و مبارزان گزیده مقرر می گردانید . اکثر اوقات در سفر می بود چنانچه بیست و دو ولایت از پادشاهان اسلام و کفار گرفته به ولایت خود ضم نمود* بدین تفصیل:

- فتح ممالک بوسنه که خلاصه ممالک کفار و زیباترین مساکن دیار قیصره عالی مقدار بوده و فاصل است در میان ممالک فرنگ و انکروس و مال ما کدون^۱ ارغنی (۹) روم ایلی .

- فتح ولایات < ارناؤت > که اصعب جمیع بلدان کهسار کفار بوده و مستقر متمردان ملوک و صنادید اشرار و بر ساحل شمالی دریای فرنگ متصل به دیار ما کدون است .

- فتح اول تسخیر دارالسلطنه قیطنطیه که دارالملک قیصره پیشین است .

- فتح ممالک کشور آل اسفندیار است که مشتمل بر معادن نحاس و محتوی مداخل بی قیاس است . بلاد آن قسطنونیه و سینوب و جزیره العشاق است .

- فتح دیگر ممالک و بلاد طیبه قرامان که سالها محل حکومت آل سلجوق و خلاصه

این تفصیل از نسخه یا ساقط است . ۱- ما کدون همان مقدونیه

ملك يونان است.

– فتح مملکت طرابزون که دارالملک ارضیه کبری و مستقر حکومت بقایای قیصره کبری^۱ بوده متصل به ممالک گرجی و بعضی ولایات ایران زمین است.
– فتح ممالک^۲ آس که مشتمل بر معادن نقره و طلا و حصون و قلاع و کشوری به غایت رعنا است و در غایت^۳ و در میان مملکت روم ایلی و دیار افکروس به قرب آب تونه واقع و حکومت آن جا علی حده متعلق به بعضی ملوک کفره صاحب سپاه و توابع بوده.

– فتح ولایت هر سک^۴ فی مابین ارداوت و بوسنه محل حکومت یکی از ملوک عظام مشرکان و مشتمل بر محصولات سواحل بحر و کان بود مجاور و فصل میان مملکت بوسنه و ارداوت و حدود دریای فرنگ بود.

– فتح مملکت و حصن کفه از دریا بار بحر شمالی در ساحل متصل به دشت قیچاق و بقایای ملوک فرنگ^۵ بر آن مملکت و توابع مسئولی بوده اند.

– فتح جزیره و ولایت اغریبوز که اصب و انزه جزایر یونان است و سرحد فاصله ولایات ساحلی فرنگ و روم ایلی و مملکت [مسند نیست].

– فتح ممالک معظمه از ولایت موره که اعظم جزایر یونان است و مستقر حکومت بقایای قیصره عظیم الشان^۶.

– فتح جزیره مدلی^۷ و ولایت آن که حد فاصل ممالک اسلامی آندوئی است و محلی مشتمل بر مسکن پر اثمار و محصولات کلی و حد که آنجا ملوک بعضی فرنگ بودند.

فتح قلعه استوار و دیار قر احصد که از حمصه معاصت دبه نی است و حد فاصل

۱- یعنی خاندان کومنن بازمانده یکی از خاندانهای کبری که در صورت پارتی از ساسانیان حکم

۲- یعنی ناحیه سرستان Serbie ۳- کوه یا کوهی قلعه ۴- حرمت

غریبوز ۵- یعنی همه دولت در ۶- متصوفاً توماس و دهمتر پارس بود

بر درازکنندترین بحریں میسر خود بجز نیس ۷- جزیره مرسیس و پارتی

- ملك عجم و دیار اروم ایلی^۱ و از دیار مسلمانی است و از و کلای حسن بیک پادشاه به ضرب دست ستاده بود.
- فتح ولایت جانیک علیا و سفلی است که بر ساحل جنوبی بحر شمالی است و از جمله دیار ارمنیه کبری فاصل میان مملکت طرابزون و آنادولی است و حکام قدیم از ملوک طوائف ترک داشت.
- فتح شهر حصین و ممالک علائیه است که بر ساحل دریای فرنگ و مغرب دیار آنادولی است. از بقایای سلاجقه به حکومت آن جا سالها مقرر و مستقل بوده.
- فتح قلعه و ولایت طرول است که متصل به طرابزون بود و از بقایای ملوک ارمنیه کبری در آن جا حکومت می نمود.
- فتح قلعه و ولایت اماسره^۲ است در کنار دریای شمال و بعضی بقایای ملوک فرنگ <را> مقرر حکومت بوده.
- فتح قلعه و ولایت قوینلو حصار که از ممالک ترکمان بود و در قرب طرابزون و ارزنجان و <آن را> توابع و قلاع بسیار است.
- فتح قلاع و ولایت اینوس^۳ که بر ساحل دریای فرنگ به قرب ادرنه و ابصله بود و ایالت آن جا یکی از بقایای ملوک کفار می نمود.
- فتح زورنیق^۴ که فی ما بین ولایت سمندره و بوسنه افتاده و بقایای حکام خروات^۵ در آن جا به ایالت می ایستاده.
- فتح ولایت غزنو اوغلی (۶) که در قرب مملکت دبرونیک واقع است و از ملوک فرنگ ستاده اکنون داخل دیار اسلام و توابع است.

۱- ظاهراً باید آنادولی باشد چه روم ایلی به منصرفات عثمانی در اروپا گفته می شد. مگر این که از روم ایلی خاك روم اراده شده باشد. ۲- آماستریس پایگاه تجارتنی زن در جنوب بحرسیه ۳- ناحیه Enos نزدیک ایسالا Ipsala ۴- Zbornik - نسخه، زردنوق ۵- یعنی اقوام کروات Croates ساکنین ناحیه Croatia ۶- شاید مقصود ولایت اولاق (والاشی) باشد که سلطان آن را از دست قازقلو - ویود به در آورد.

– فتح منکوب که متصل به ولایت کفہ و آق کرمان است و بر ساحل بحر شمال است مقرر حکومت فرنگان .

و محاربه نمودن سلطان بایزید بار دیگر با جم سلطان و شکست یافتن و فرار او به جانب فرنگ

در این سال به عرض سلطان بایزید رسانیدند که جم سلطان بار دیگر لشکری از ریگ بیابان فرو تتر فراهم آورده و تیغ انتقام بیرون کشیده کوچ بر کوچ متوجه ولایت قرمان است. بنا بر آن سلطان بایزید از دریا عبور کرده روانه گردید. در حوالی آن دیار حرب صعبی به وقوع انجامید. جم سلطان بار دیگر شکست یافته به طرف فرنگ فرار نمود. سلطان بایزید بعد از اینهمه مخالفتان در دیار قرمان سر پر... باز گاه بر افراخت و جمعی کثیر که در جنگ اسیر گشته بودند به قتل آورده به اسطنبول مراجعت نمود.***

متوفیات

وزیر اعظم گدواک احمد پاشا در این سال کشته شد. سلطان بایزید مجلسی عالی ساخته و اکابر روم را در آن مجلس خلعتهای فاخر داده احمد پاشا را در آن مجلس ظلیل و در نصف شب وی را به قتل آورد.***
و مورخ مولانا عبدالرزاق سمرقندی در این سال در هرات زعماء فنی به چین جودانی انتقال نمود. [وی فرزندان دلبنده مولانا جلال الدین اسحاق سمرقندی است که قاضی عسکر سلطان ابوسعید بود. مولانا عبدالرزاق در لزمت شاه رخ پادشاه میگرد. به امر آن حضرت به رسالت پادشاه بیجا نگر مأمور گشت بعد از آن هر خ پادشاه به عزت ملازمت میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله و میرزا بابا و میرزا بر حیم سر فر زشد.

۱- نوه فرنگستان ۲- توقف ۳- شرح این سعادت در مصدق سعید پیر احمد دوم آمده است

در زمان سلطان ابوسعید به منصب شیخی خانقاه شاهرخ پادشاه مقرر گشت. [۱]
از آثارش کتاب مطلع السعدین و شرح رساله اسم و حرف قاضی عضدالدین ایجی
است. مدت عمرش هفتاد و یک سال.

۹۰۰ ۸۰۰ ۷۰۰ ۶۰۰ ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰

و رفتن یعقوب پادشاه به غزای گرجستان

در این سال، یعقوب پادشاه بالشکر فراوان و گروه بی پایان متوجه ولایت
گرجستان شد. در ماه صیام جنود اسلام به بلاد کفار قیام^۲ در آمدند و در حوالی
آخسحاً^۳ نزول نمودند و حصار آن دیار را هرگز وارد میان گرفتند.

شعر

مگو قلعه بل کوه فرهاد بود	اساس وی از سنگ بیداد بود
چو اندیشه اهل همت بلند	وز او کوته اندیشه ها را کمند
[بر آورده خورشید تابنده سر	از آن قلعه چون قبه های سپر] ^۱

عسا کر ظفر فرجام به ضرب توپ برجی از بروج آن قلعه را خراب ساخته
گبران فی الحال به آلات حدید آن برج را استوار ساختند. در آن اثنا آتش در انبار
قلعه افتاده اکثر حصار را بسوخت. تر کمانان دلاور و دلاوران جلادت گستر سپر
جلادت بر سر کشیده به قلعه یورش انداختند و نردبان بر باروی قلعه نهاده بر بالای
برج صعود نمودند. گبران از مشاهده آن حال پریشان و مضطرب احوال گشته
به مشقت بسیار خود را به نارین قلعه انداختند و آخر الامر از برج به زیر آمده هر کس
که مسلمان شد امان یافت و هر که ایمان نیاورد به راه عدم شتافت.

پس رایات همایون متوجه قلعه همتون^۴ شد. در آن اوان والدۀ قرقره که در
آن قلعه بود کشیشی^۵ را نزد یعقوب پادشاه فرستاده امان طلبید. پادشاه از جرایم

۱- نوفط ۲- قومان یا قبان؟ ۳- نو، آخستا - یا، احیا ۴- پاء، قابون ۵- پاکسی

ایشان گذشته اموال قلعه را ضبط نمود و جواهر بسیار در آن حصار به دست ایشان افتاد. قرقره فرزند خود را با عرضه داشت به درگاه یعقوب پادشاه فرستاده به وسیله امر او به عز بساط بوسی مشرف گردید و تبرکت و تسوقات که به رسم پیشکش آورده بود گذرانیده معروض گردانید که اگر پادشاه به دیار خود معاودت فرمایند، ما و برای اخراجات معهود مبلغ پانصد تومان نعل بها به خزانه عمره رسانیم. یعقوب پادشاه او را نوازش فرموده به تشریفات گرانمایه و اسبان با درفتار سرافراز ساخته رخصت فرمود و یعقوب پادشاه نیز به صوب تبریز معاودت نمود و امتداد این سفر چهل روز بود.

* گفتار در قضایائی که در بلاد خراسان واقع شده

در این سال، سلطان محمد هرازه و محمد جبه نگیر برلاس به ده هزار خانوار در ساحل هیرمند قشلاق کردند. چون این خبر به سلطان حسین میرزا رسید، میرزا ابوتراب را به اتفاق امیر ذوالنون ارغون با فوجی از بهادران به تاخت آن قوم ارسال نمود. ایشان به سرعت هر چه تمامتر ایلتغاز نمودند. امیر ذوالنون قبلی زهیر ذوالنون ابوتراب به مخالفان رسیده ایشان وی را در میان گرفتند. در این اثنا، ابوتراب میرزا با جنود بسیار نیران جدال و قتل را استعلی داده ایشان راه فرار پیش گرفتند. لشکر جغتای هزار و پانصد نفر از دلیران زمره آن شرارت بهره مند فرستادند و غنایم بسیار گرفته به هرات معاودت نمودند.

وقایع متنوعه

در این سال، سلطان پیرید پادشاه روم به ولایت عسوقیه رفت. بر حرموره دو

۱ - منظور Quarquare یا Gorgora دو نام است که در بعضی نسخه‌ها با هم اشتباه شده است.

پیری است

* در این جزوه اشاره شده در صفحه درسخه و

قلعه بنا کرد.^۱

وهم در این سال، یعقوب پادشاه حکومت شیراز را به صوفی خلیل موصلو
ارزانی داشت و منصور بیک پر ناک را طلب نمود. چون صوفی خلیل بدان دیار رسید،
در آنجا مدرسه‌ای بنا کرده مولانا شمس الدین محمد را مدرس آن مدرسه گردانید.
در این سال، میر شمس الدین در مازندران با میر عبدالکریم جنگ کرده
مغلوب گردیده به خدمت پادشاه آمد. پادشاه بکر بیک^۲ موصلورا که والی ری بود
با سپاه بسیار به همراه او به مازندران فرستاد. امیر عبدالکریم بنا بر خوف و بیم
مازندران را به ایشان وا گذاشت. بعد از مراجعت بکر بیک^۲ امیر عبدالکریم از
پادشاه گیلان، کار کیا میرزا علی استمداد نمود. کار کیا جمعی از گیلانیان را به
مدد وی ارسال نمود. میر شمس الدین بار دیگر ملتجی گشت. بنا بر آن، یعقوب پادشاه
سلیمان بیژن را با سپاه صف شکن به تاخت رود بار فرستاد.

متوفیات

در این سال، قاسم بیک بن ابراهیم بیک بن محمد بیک که پادشاه ولایت قرامان بود
وفات یافت. راقم این حروف، حسن نبیره^۳ امیر سلطان روملو، از این طبقه شش نفر یافته
که در ولایت قرامان سلطنت کرده اند بدین تفصیل: محمد بیک و ابراهیم بیک و محمد بیک
و اسحق بیک و پیر احمد بیک و قاسم بیک. مدت عمر ملکشان صد و یازده سال بود.*

۳۰ - عثمانی - ۱۰۱۰ هـ

شکر کشیدن سلطان بایزید به قرابغدان

در این سال، بایزید پادشاه روم متوجه ولایت قرابغدان شد و در حوالی قلعه

۱- سلطان بایزید به فلیپه (فیلی پوبولی) رفت و روی رود موروا Morawa قلاعی را که رو-

بمیرانی رفته بود مرمت کرد ۲- تصحیح قیاسی-نسخ: یکونگ.

کلی نزول نمود بعد از جنگ بسیار آن حصار را فتح کرد. در سیم جمادی الآخر روز چهارشنبه سنه مذکور ولایت آق کرمان را نیز مسخر گردانید.***

گفتار در احوال سلطان حیدر صفوی

و لشکر کشیدن به جانب چرکس

سلطان حیدر، بعد از شهادت سلطان جنید، در اردبیل ساکن می بود و شیخ جعفر دانست که روز بروز ترقیات کلی آن حضرت را حاصل خواهد شد. بنا بر آن، آثار عجب و سرکشی و غرور و بی زوشی در نهادش متمکن گشته سلطان حیدر با انصر و راه ابواب دخول و خروج را مسدود ساخت [و میریدان خاندان جازات و معتقدان دودمان کرامت را از ممالک روم و شاه و دیگر ممالک که نذورات برای آن حضرت می آوردند و در مجلس عالی قسمت می فرمود طلب نمود و] پیوسته در خاطر فیض مآثرش می گذشت که بوسیله ای از وسایل خود را به شروان رساند و آن دیار را مسخر گردانید. اما به واسطه قلت اعوان و انصار این معنی از حیز قوه بدفع نمی آمد. چون عدد آن طایفه به شش هزار رسید، علم عزیمت به جانب چرکس بر افراخت. چون غزین و ظفر پیکار به صوب دیر کفر عنان عزیمت منعطف گشتند. کفر آن دیار چون به توجه جنود مالیک امداد و ظفر معتد و واقف گشتند بعضی روی به ودی فر بردار شدند و جمعی در مقام مدافعه در آمدند. غزین ظفر آتش بسیزی از کفار بر گشته روز گرا را به ضرب شمشیر آب داری به دار ابو زفر سزدند.

در خلال این احوال، به خاطر سلطان حیدر خطور کرد که متوجه سروستان شده خاک و خود شروان شاه را به بد فز دهد. بعضی از صوفیان به عرض رسد بیدند که چند

۱- نوید میریدان حیدر جازات و معتقدان دودمان روم را

۲- برای آن حضرت می آوردند در مجلس عالی قسمت می فرمود

۳- که کفر صید می دسی و ... به پیغمبر توجه دند

روزغازیان در محلی استراحت کرده اسباب جدال و قتال مرتب سازند. بنا بر آن، سلطان حیدر به جانب اردبیل معاودت نمود و امر فرمود که غازیان هر چه از کسب گرفته اند صرف آلات حرب کنند و خود در اردبیل قشلاق نمود.

وقایع متنوعه

در این سال، در بیست و یکم ربیع الاول، در شب شنبه آتش در شهر ادرنه افتاده بیست بازار و تحت قلعه بسوخت. و هم در این سال، سلطان بایزید در ادرنه عمارات عالی بنا کرد.

لشکر فرستادن سلطان بایزید به دیار فرنگ

در این سال، سلطان بایزید خادم علی پاشا^۲ را با سپاه اروم ایللی و قاپو خلقی و سلاح دار و سایر جنود جرار به تاخت ولایت قرا بغدان ارسال نمود. ایشان تمام آن ولایت را غارت کرده مظفر و منصور باغنایم نام محصور به استانبول معاودت نمودند. در این سال، سلطان بایزید به ییلاق بیرون رفته رسولان سلطان مصر و ایلچی پادشاه انکروس و رسول پادشاه هند که آمده بودند و تحفه ها به رسم پیشکش آورده بودند گذرانیدند. بعد از چند روز رخصت حاصل کرده به دیار خود معاودت نمودند.

وقایع سنه احدى و تسعين و ثمانمائه

و محاربه نمودن رومیان با مصریان

چون سلطان قایت پای که فرمان فرمای بلاد مصر و شام و حلب بود اندیشه

۱- در نسخه پاریس وقایع سال ۸۹۰ نیامده و وقایع سال ۸۹۱ تحت عنوان «وقایع سنه تسعين و ثمانمائه» ذکر شده و این یک سال عدم ترتیب تا پایان کتاب باقی مانده است. ۲- خادم به معنی حصی است در این جا. (یادداشتهای قزوینی ج ۴ ص ۸۴، ۲۲۸، ۱) علی پاشا که غلامی مقطوع النسل (خواجه) بود به جای اسکندر پاشا حکمرانی اروم ایللی داشت.

نمود که مبادا سلطان بایزید لشکر به دیار مصر کشد، بنا بر آن امرای معتبر خود تمر بیك و اوز بیك نامی را با جنود بسیار باطبل و کوس بد طرف اذانه و طرسوس ارسال نمود. در آن زمان، فرهاد بیك که داماد سلطان بایزید بود، در برابر تمر بیك و اوز بیك آمده بین الجا نین غبار پیکار انگیزته سپاه مصر به یک بر بدیشان هجوم آوردند و فرهاد بیك و موسی بیك را به قتل آوردند.

بعد از استماع این خبر، آتش غضب سلطان بایزید اشتعال یافته هر سك اوغلی را با سپاه آنادولی و محمد بیك را با سپاه روم ایلی به دفع آن سپاه مقرر گردید. در سرحد اذانه، اوز بیك و تمر بیك به جیش نصرت یزك [غطف] برس سپاه روم ریختند و جنگ صعبی به وقوع انجامید و سپاه آنادولی تب مقاومت نیاورده فرار نمودند و لشکر روم ایلی نیز بعد از ستیزه آویز راه گریز پیش گرفتند.

شعر

یکی جوشن افکند بهر گریز چو آتش ز آهن برون جسته نیز
فتاد آن ز ابرش، دگر از سمند یکی ز سنن، دیگری ز کمند

[هر سك اوغلی که از فرسودن میدان دلاوری بود گرفتار سر بنجه تقصیر گردید] سلطان بایزید چون این واقعه دید را شنید، وزیر خود داود به تدریس چهار هزار ینگلی چری و قاپوختی و جیش روم یسی و آنادولی به دفع آن حادثه نهد فرمود. داود پاشا به اتفاق علی پاشا از کمی بولای عبور نموده به عر به بسیار و توی ضرب زن متوجه اذانه شدند. چون برسرحد آن دیار رسیدند، تارک اندر یک ذوالقدر به جمعی از یبادان جوشن ور بدایشان محقق گردید و به اتفاق متوجه سپاه مصر شدند.

چون اوز بیك و تمر بیك از توجه آن جنود واقف شدند به صرف مرسوم

۱- منظور غریب و عجمی حصه پاشا است. ۲- میر بیك و عجمی ۳- برفند ۴- بر سر راه مصر
و عجمی و بیکی رفرس میسر داور قیصر فرستاده است. ۵- تدریس تدریس

گشتند. سلطان بایزید از فرار سپاه مصر آگاه گردیده داودپاشا و علی بیگ را طلب کرد. ایشان مراجعت کرده در اثنای راه امرای ورساق را دستگیر کرده به اسطنبول آمدند

وقایع متنوعه

در این سال، سلطان بایزید در ادرنه قشلاق نمود. در آنجا رسول پادشاه انکروس یاقشی اوغلی نامی با پیشکش فراوان به نزد سلطان بایزید آمد. سلطان آنچه آداب و رسوم سلطنت بود [و وظیفه دوست نوازی و شفاء (؟) مخلص نوازی]^۲ به تقدیم رسانیده به انواع لطایف ایلچی را تواخته بعد از چند وقت رخصت یافته به دیار خود معاودت نمود. چون به سمندره رسید، یکی از مردمان روم شمشیری کشیده بی تفریبوی را از اسب انداخته به قتل آورد. ملازمان یاقشی اوغلی نیز او را پاره پاره کردند.

۹۹۹۰ ۹۹۹۱ ۹۹۹۲ ۹۹۹۳ ۹۹۹۴ ۹۹۹۵

و لشکر کشیدن سلطان حیدر نوبت ثانی به جانب چرکس

در این سال، سلطان حیدر یا سپاه جوشن ور از اردبیل بیرون آمده روانه دیار چرکس شد. چون اعدای دین، از توجه لشکر ظفر آیین واقف گشتند، خوف و رعب برایشان مستولی شده به طرف کوهها فرار نمودند. غازیان اسیر بسیار گرفته سالماً غانماً از آن سفر مراجعت نمودند. سلطان به اردبیل مراجعت نموده غنایم بسیار به مردم اردبیل از خویش و تبار خود بخشید.

در این اثناء، شیخی در عالم رؤیا دید که عارف ربانی، شیخ ابراهیم زاهد گیلانی

۱- منظور دمتریوس یا حیج Demetrius Yaxich سفیر دولت مجارستان است که هنگام باریافتن جهت کسب اجازه مراجعت، بایزید حاصه خود بدو بخشید. ۲- نو فقط

خبر می‌دهد که از طغیان آب دریا نزدیک است که مقبره من منهدم گردد. خود را به مزار من برسان و جسد مرا از آن محل به محلی دیگر نقل فرما. سلطان حیدر این واقعه را فوز عظیم دانسته که بدین تقریب خود را به مملکت شروان رساند و کشتی ترتیب داده از آب عبور نماید و جمعی از بنایان مہارت شعار و نجاران حذاقت آثار را برداشته متوجه گیلان شد و به سرعت تمام خود را به مزار شیخ زاهد جیلانی رسانید و به موجب فرموده حضرت شیخ عمل نموده به عمارت گنبد و مقبره آن حضرت اشتغال نمود.

وقایع متنوعه

در این سال، یعقوب پادشاه صوفی خلیل را از امارت شیراز معزول نموده قاضی بیک را به جای مشارالیه نصب کرد. بعد از چهر زده او نیز معزول شده منصور بیک پرنک در آن ولایت زایت حکومت برافراشت.

در این سال در بلده تبریز ضاعون شد.

و هم در این سال یعقوب پادشاه روانه عراق گردید.

[و هم در این سال سلطان حسین میرزا، امیر عمیشیرز به حکومت ستر بدفرستاد.]

وقایع منزه قلاش و تسخیر و ثعالمارز

و لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی به جانب شروان

و شهادت آن حضرت ستوده صفات به تقدیر مقدر موت و حیات

در این سال، سلطان حیدر صفوی لشکر به جانب شروان کشید به جهت آن که

صوفی خلیل که به غزی گرجستان رفته بود نکستی یافته خیمه و خوراک در آنجا نداشت به طرف شروان [رفته بود].